

## گونه‌شناسی روایت‌های جنگ

فرانک جمشیدی\*

E-mail: [farank.jamshidi@gmail.com](mailto:farank.jamshidi@gmail.com)

### چکیده

گونه‌شناسی روایت‌های جنگ در مقاله حاضر با کاربردی چارچوب نظری میشل فوکو در دیرینه‌شناسی و وام‌گیری از مفاهیمی که وی برای نشان دادن تعیین حدود معرفت و تأکید بر امکان متفاوت اندیشیدن برای دستیابی به معرفت جدید از آنها بهره‌مند شده، صورت گرفته است تا به کمک روش مذکور به چهار مهم اهتمام کند:

نخست، وضعیت فعلی روایت‌های جنگ را در پیوند با آنچه از زمان جنگ تاکنون در روایت‌گری جنگ گذشته است، نشان دهد.  
دوم، با ردیابی تاریخی از وضعیت حاضر روایت‌های جنگ، در عادات عملی و ذهنی مخاطبان خویش درباره بداهت این روایت‌ها انقطاع ایجاد کند.  
سوم، به واسطه این انقطاع، امکان ذهنی - به مثابه مقدمه امکان عینی - ظهور و بروز روایت‌های دیگری از جنگ را فراهم آورد.  
و چهارم، از این طریق اذهان را به تفکری دیگرگونه درباره جنگ به‌مدد روایت‌های جنگ برانگیزد.

**کلیدواژه‌ها:** روایت (جنگ)، راوی (جنگ)، روایت‌گری، دیرینه‌شناسی، تاریخ حال.

\* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه الزهراء(س).



### طرح مسئله

مردم می‌خواهند روایت‌ها به آن‌ها بگویند در جنگ چه گذشته است و جنگ با کشور آن‌ها چه کرده است؟

دانشجویان درصددند به‌مدد روایت بدانند چرا جنگ کردیم و آیا این امکان وجود داشت که جنگ درنگ‌پذیر یا به طریق دیگری آغاز شود، تداوم یابد و به پایان برسد؟ خانواده رزمندگان و شهدا می‌خواهند پاره‌های بیش‌تری از «کرد» و «گفت» و «کنش» و «زیست» خالقان عرصه‌های دفاع، برای جامعه امروز روایت شود. راویان برآنند دریابند که چه گونه می‌توانند عملکرد خود را در مقام راوی جنگ بهبود بخشند تا در آگاهی به مخاطبان خود درباره جنگی که گذشت (و اکنون باید یاد و خاطره آن را پاس داشت و از دستاوردهای آن حراست کرد)، نقش فعال و مؤثر و مفیدی ایفا کنند؟

دغدغه کسانی که وظیفه جهت‌دهی و کنترل و نظارت راویان جنگ را برعهده دارند، این است که جنگ چه گونه باید روایت شود تا انقلاب اسلامی در تداوم نسل‌ها همچنان حفظ شود و خطر تحریف، آن را تهدید نکند؟

مراکز آموزش و تربیت راویان جنگ متأثر از همین امر، علاقه‌مند شناسایی و معرفی بهترین منابع و مراجع اطلاعاتی برای راویان جنگ و ترسیم مطلوب‌ترین الگوی روایت‌اند. در سال‌های اخیرتر، به تاسی از آموزه‌های رشته‌های علوم انسانی، مسئله این است که چه گونه می‌توان به تیپ (گونه) شناسی مناسبی از مخاطبان روایت جنگ رسید و با چه روش‌هایی می‌توان نظر و نیاز آن‌ها را سنجید تا از این طریق کارکردهای روایت جنگ را با نیازهای کنونی زندگی شهری منطبق کرد.

مسئله رویکردهای جدیدتر این است که چه گونه می‌توان به‌موازات رویکردهای ارزشی-عاطفی-حماسی، عقلانیت نهفته در جنگ را به‌مدد روایت جنگ آشکار کرد. از دیگر مسئله‌های قابل طرح، که به نظر می‌رسد ناشی از اقبال مطالعات جامعه‌شناختی به مباحث روایت طی سال‌های اخیر باشد، این است که راویان جنگ به چه نوع تعاملی با مخاطبان خود باید اقدام کنند تا در سایه حفظ یکپارچگی نسلی یا جلوگیری از ایجاد شکاف نسلی، مهم‌ترین آموزه‌های انقلاب و جنگ منتقل شود. این مسئله‌ها در ادامه، آغاز فصل جدیدی از مسئله‌های روایت تحت عنوان چگونگی تأسیس اتاق فکر راویان و برگزاری سلسله نشست‌های گفتمان روایت را به‌طور جدی موضوعیت بخشیده‌اند.

و سرانجام، طرح این موضوع که چه‌گونه می‌توان بنیۀ تئوریک راویان را درباره‌ی روایت و کاریست آن در بحث از روایت جنگ تقویت کرد، از جمله مسئله‌های فعلی روایت جنگ است، گرچه در مقام مقایسه با دیگر مسئله‌های موجود درباره‌ی روایت جنگ، فعلاً کم‌رمق و رونق به نظر می‌رسد (۱).

این مرور اجمالی ضمن این‌که فریه‌شدن کمی، نه کیفی، ادبیات موضوعی روایت را نشان می‌دهد، زیرین‌ترین لایه «مسئله» ای به نام روایت جنگ را آشکار می‌کند. به این معنا که در همه‌ی پرسش‌های فوق و پرسش‌هایی از این دست، پرسش‌کنندگان بی‌آن‌که، الزاماً، با طرح این پرسش، جست‌وجوی رابطه و نسبت میان روایت و معرفت را اراده کرده باشند، وجود رابطه‌ی معرفت‌شناسانه میان روایت از یک چیز یا کس با معرفت درباره‌ی آن چیز یا کس را مفروض گرفته‌اند. این خود در مرحله‌ی بعد، وجود مفروض دیگری را نیز بین اجتماع پرسش‌کنندگان نشان می‌دهد و آن، باور به نقش و ارزش بنیادی روایت در حصول معرفت است.

و اما پرداختن به خود این موضوع که چرا بحث از روایت جنگ در سال‌های اخیر پررنگ‌تر شده و به تدریج آن‌چنان بسامد کاربرد پیدا کرده که صورت «مسئله» و ضرورت مطالعه یافته، بسیار حائز اهمیت است.

بحث از روایت پیش از این عمدتاً به بحث‌های ادبی، آن هم به تأثیرپذیری از کتاب‌ها و مقاله‌های زبان اصلی یا ترجمه‌شده منحصر و معطوف بود. مروری بر آن آثار، زمینه‌ی این احتمال و استنباط را فراهم می‌کند که روایت از رهگذر پدیده‌ی کاملاً تجربه‌ی شده یا تجربه‌ای کاملاً ملموس و وجدان‌شده به نام شهر (که سپس بحث از رمان را به‌مثابه یک ژانر مستقل ادبی به میان آورد)، اهمیت و ضرورت طرح و بحث و مطالعه‌ی جدی یافته باشد. اگر این نتیجه‌گیری درست باشد، می‌توان احتمال داد در کشور ما نیز، روایت، از رهگذر پدیده‌ی کاملاً تجربه‌شده یا تجربه‌ای به‌تمامی زیسته و درهم‌تنیده با همه‌ی ابعاد زندگی - یعنی جنگ - اهمیت و ضرورت گفت‌وگو و بحث و بررسی جدی پیدا کرده باشد.

در این صورت، وجود تجربه‌ی «جنگ»ی عمیقاً زیسته‌شده، که نفوذ آن در ژرفای زندگی، موجب پیوند حیات فرد با شکل دیگر زندگی - یعنی مرگ - است، این تجربه را به همان اندازه پیچیده و دارای ابعاد متعدد می‌کند. دقیقاً به این دلیل که جنگ، یک فرصت استثنایی و نادری فراهم می‌آورد تا فرد هر دو چهره‌ی حیات - یعنی زندگی و مرگ - را در یک زمان پیش روی خود عیان ببیند. این درهم‌تنیدگی شدید تجربه‌ی جنگ با همه‌ی ابعاد حیات و مصون نماندن هیچ‌یک از ابعاد زندگی از دایره‌ی آثار جنگ،



مقدمه‌ای است که آگاهی به ابعاد چنین تجربه‌ای و ادراک ژرف آن، موضوع معرفت قشرهای گوناگون جامعه قرار گیرد و از این حیث تفاوتی میان نسل حاضر در صحنه وقوع واقعه جنگ و نسل پس از اتمام واقعه، مشاهده نشود. گویی جنگ پس از اتمام، به معنای واقعی آغاز شده باشد. بنابراین، انسان‌ها تجربه جنگ را می‌زیند همچنان‌که جنگ آن‌ها را می‌زید.

براساس آنچه گفته شد، نفوذ دغدغه‌های مربوط به رشته‌های علمی (نظیر جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، ادبیات، تاریخ و غیره) به موضوع روایت جنگ، ضمن این‌که مؤید وجود رابطه معرفت‌شناسانه پیش‌تر گفته میان روایت (به‌مثابه یکی از روش‌های معرفتی) و جنگ (به‌مثابه موضوع روایت) است، به ابهامات موجود درباره روایت دامن‌زده و چنین نموده که روایت، موضوعی دشوار و مهارنشده است.

شاید بخشی از شکل‌گیری این تلقی و تصور، از قلت مباحث نظری در این باب و در نتیجه، ترسیم‌نشدن تصویر روشنی از روایت در نسبت و پیوند با جنگ و مطالعات جنگ ناشی شود. به هر روی، انبوه و انباشت صوری و ظاهری که به تبع توجه به روایت و روایت جنگ در ادبیات موضوعی این بحث (مشروط به این‌که افوهایات و شفاهیات را هم در زمره ادبیات موضوعی به‌شمار آوریم)، پدید آمده است، جمع‌بندی و دسته‌بندی همه آن‌چه تاکنون درباره روایت جنگ گفته و نوشته شده، اقتضا، بلکه ایجاب، می‌کند. بنابراین، اهتمام نگارنده در این مقاله، گونه‌شناسی روایت موجود درباره جنگ و نقد و تحلیل آن است.

#### ادبیات موضوعی در باب گونه‌شناسی روایت‌های جنگ

نگاه مقاله حاضر در گونه‌شناسی روایت‌های جنگ، نگاهی معرفت‌شناسانه است و متأسفانه تاکنون هیچ تحقیقی درباره مطالعه معرفت‌شناختی روایت‌های جنگ صورت نگرفته است. حال آن‌که به نظر می‌رسد مطالعه روایت‌های جنگ از منظر چنین رویکردی بتواند بسیاری از آن‌چه دیگران به تعبیر متفاوت و متعدد درباره ضرورت «گفت» و «نوشت» ناگفته‌ها و نانوشته‌های جنگ از آن یاد کرده‌اند، جامه عمل بپوشاند و از این طریق بخشی از تحقق جریان اصیل به نام جریان مطالعه و تحقیق جنگ را موجب شود. با این همه اگر بتوان مجموعه آن‌چه به صورت سخنرانی، میزگرد، اقتراح، مصاحبه و مقاله درباره روایت جنگ تاکنون نوشته و گفته شده، جزو ادبیات موضوعی روایت

جنگ به شمار آورد، اولاً، به رشد کمی - و البته نه به همان اندازه کیفی - ادبیات موضوعی روایت جنگ باید به دیده‌اعتنا نگریست؛ دست‌کم از آن حیث که فربه شدن ادبیات در معنای تجلی‌گاه زبان اندیشه و تفکر و احساس یک جامعه درباره یک موضوع نشان از درهم‌تنیدگی شدید آن موضوع با ذهن و زبان و ضمیر افراد آن جامعه دارد. ثانیاً، ضرورت تأمل درباب این‌که ادبیات موضوعی روایت جنگ بیش‌تر راه به سوی چه موضوعاتی می‌برد و چه‌گونه بسامد برخی نگاه‌ها و رویکردها، ادبیات موضوعی روایت‌های جنگ را به سمت و سوی فعلی سوق داده است و چرا در ادبیات این موضوع، نگاه‌ها و رویکردهایی خاص به روایت‌های جنگ سلطه و استیلای بیش‌تری یافته‌اند، آشکارتر می‌شود. در واقع، تحلیل چپستی و چگونگی و چرایی وضعیت فعلی ادبیات موضوعی درباب روایت‌های جنگ اساس فراتحلیل‌های آتی را فراهم می‌آورد. با این مقدمه، در ذیل برخی منابع که در حکم ادبیات موضوعی روایت جنگ به شمار می‌آیند معرفی می‌شوند:

- ۱- نگین ایران (ویژه روایت)، سال ششم، شماره ۲۲، پاییز ۱۳۸۶ (۲)
  - ۲- هابیل (نشریه دانشجویی در زمینه تاریخ و فرهنگ انقلاب اسلامی و دفاع مقدس)، پیش‌شماره آبان ۱۳۸۵ و شماره ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۸۵.
- افزون برآن‌چه گفته آمد، مقاله یا کتابی که به گونه‌شناسی روایت‌های جنگ پرداخته باشد وجود ندارد. البته بعضاً مطالبی نوشته شده که از فحوای کلام می‌توان چنین استنباط کرد که گونه‌های متفاوت روایت جنگ به اعتبار منشأ صدور گزاره‌های روایی - یعنی سپاه، ارتش، نیروهای زمینی، نیروهای هوایی و امثالهم - شناسایی و دسته‌بندی شده‌اند. معرفی به منبع ذیل نیز سودمند است.

### روش و الگوی نظری در گونه‌شناسی روایت‌های جنگ

مقاله حاضر در بررسی روایت‌های جنگ، مطالعه تطور معرفت و به‌ویژه نشان دادن رابطه معرفت‌شناسانه میان روایت و جنگ را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌داند. جست‌وجوی رابطه معرفت‌شناختی میان روایت و جنگ، در واقع نوعی واکاوی ادراک انسان از جنگ و سازوکار برقراری رابطه و نسبت میان انسان و جنگ از یک سو و انسان و روایت از سوی دیگر است. این روش که به منظور بررسی آگاهی فعلی انسان درباره یک موضوع به‌مدد روایت اکنون او از آن موضوع به کاوش در اعماق ناآگاهی او می‌پردازد، مأخوذ از روش دیرینه‌شناسی میشل فوکو است.



مسئله محوری فوکو در دیرینه‌شناسی<sup>۱</sup> که خود «این اصطلاح را برای نام‌دهی حوزه‌ای به کار می‌گیرد که به طور متعارف تاریخ تفکر، علم یا دانش خوانده می‌شود» (کچویان، ۱۳۸۲: ۱۲)، تاریخ‌نویسی زمان حاضر یا تاریخ حال است. وی با کاربرد این تعبیر غریب می‌خواهد نشان دهد که مسئله او توضیح چیستی بشر کنونی غربی و تشریح چگونگی فرآیند «شدن» این انسان و تبیین عوامل مؤثر و دخیل در این فرآیند است. افزون بر این، فوکو با این تعبیر بر این نکته تأکید می‌ورزد که آنچه این انسان اکنون هست، می‌توانست صورتی دیگر داشته باشد. روش فوکو در دیرینه‌شناسی یا «تاریخ‌نویسی زمان حال، [نوعی] خرق عادت است [زیرا ...] نکته‌ی جوهری و بنیانی آن، نامأنوس کردن مأنوسات ... و غیرطبیعی و غیربدیهی نشان دادن طبیعی‌ها و بدیهیات است» (ص ۱۳).

لایه زیرینی که فوکو در دیرینه‌شناسی به آن نظر کرده است و ظاهراً از نگاه متفکران پیش از او مغفول مانده باشد، تشکیک به ماهیت روشنگرانه عصر روشنگری است. درست است که کانت - در مقام متفکر پیش از فوکو - با پرسش درباره چیستی روشنگری، درصدد برآمد تا ارتباط انسان با عصر خویش و چگونگی وجود تاریخی انسان را مدنظر قرار دهد، اما نکته متمایزکننده پاسخ فوکو به این پرسش، «ایجاد انقطاع در عادات عملی و ذهنی ... و تزلزل آفرینی در اعتقادات بدیهی و سنت‌های مستقر علمی و فکری [بود]» (ص ۱۴). به این معنا که او در طرح این پرسش، تشریح چیستی روشنگری و فرآیند روشنگری را مراد و منظور نکرده بود، بلکه فراتر از آن، به تشریح چگونگی فرآیند «تبدیل شدن انسان‌ها به موضوعات شایسته‌ی تحقیق» (همان) نظر داشت. روشن‌تر بگوییم هدفش این بود که نشان دهد چه‌گونه انسان به تصویری از خود می‌رسد که متناسب با تصویری است که علوم انسانی عصر حاضر از او ساخته و پرداخته‌اند. به همین سبب، فوکو در هر چهار کتاب «نظم اشیا» (اشیا و واژگان)، «دیوانگی و تمدن» (تولد درمانگاه)، «انضباط و تنبیه» (تولد زندان) و «تاریخ جنسیت» به دقت جریان‌ها و اعمالی را به لحاظ تاریخی ردیابی و پی‌گیری کرده است که سرانجام او را به نقطه‌ای می‌رساند که انسان کنونی غرب در هیئت فعلی‌اش ظاهر شده و به مثابه موضوع شناسایی<sup>۲</sup> و فاعل شناسایی<sup>۳</sup> شناخته آمده است.

بنابراین، برآیند تلاش دیرینه‌شناسانه فوکو به‌مدد فراهم آوردن امکان ردیابی تاریخی آن‌چه صورت کنونی یافته است، نخست، ملاحظه حال در پیوند با گذشته است؛ دوم، ایجاد این امکان ذهنی است که وضع کنونی می‌توانست صورت دیگری داشته باشد؛

1. Archaeology

2. Object

3. Subject

سوم، وضعیت حاضر با تمام محتوای آن می‌تواند امری بدیهی و طبیعی انگاشته نشود؛ چهارم، غیرطبیعی انگاشتن آن چه اکنون حاضر است، سرزدن «بذر جهانی دیگر» (ص ۱۵) را ممکن و مهیا می‌کند.

فوکو از ترسیم چارچوب نظری معرفت‌شناسانه - یا به قول رورتی «تلاش نابجا برای جای‌گزینی دیرینه‌شناسی به جای معرفت‌شناسی» (ص ۲۸) - تشکیک به اندیشه ترقی حاکم بر ذهن و زبان انسان عصر مدرن را دنبال می‌کند. وی این اندیشه را منبعث از رویکردی می‌داند که زندگی مدرن یا «حیات تجدیدی [را] عالی‌ترین صورت ممکن حیات تلقی [می‌کند]» (ص ۱۵). البته عمده‌ی نقد فوکو به این رویکرد متوجه آثار و عوارض سلطه و سیطرهٔ چنین رویکردی در دانش جدید و پیدایی علوم انسانی و تاریخ‌نویسی علم است. فوکو در این نقد آن چه تاریخ علم به اشتباه مفروض گرفته است - یعنی صحت نظریهٔ ترقی - را هدف قرار می‌دهد و می‌گوید تاریخ‌نویسی علم چنان این پیشرفت را مسلم و مفروض و بدیهی انگاشته است که ذهن متفکران را در بهترین حالت معطوف ادراک چگونگی این پیشرفت کرده است. حال آن‌که اساساً اگر سؤال بشود که چه‌گونه این امر اتفاق افتاد که انسان صورت کنونی حیات غرب را بی‌چون و چرا حیات تجدیدی یا مدرن یا پیشرفته تلقی کرده است، می‌توان از کاوش در این ناآگاهی به این وقوف و آگاهی رسید که تجدید فقط صورتی از صورت‌های ممکن است که در مقطع تاریخی خاصی ظاهر شده است. سپس از پی ادراک این موضوع، «طرح احتمال تاریخی متفاوت شدن یا دیگر بودن» (ص ۱۶) نیز از سطح ناآگاه ذهن به سطح آگاه حرکت خواهد کرد.

با مرور همهٔ آن‌چه گفته شد، فوکو در بحث دیرینه‌شناسی سه مسئلهٔ اصلی را دنبال می‌کند: نخست این‌که، درک انسان معاصر از حقیقت و به طور مشخص علوم جدید چه‌گونه شکل گرفته و به صورت کنونی درآمد است. دوم این‌که، قدرت و سیاست در عصر حاضر چه‌گونه در تصویرسازی انسان از خود و از افرادی که با او تعامل دارند، نقش‌آفرینی می‌کند. سوم اینکه، نقش اخلاق در شکل‌دهی به افراد انسانی و ایجاد تصویر ویژه از آن‌ها و موضوعات طرف تعاملشان چه‌گونه است.

سه مسئله فوق به ترتیب اهمیت سه محور اصلی را در بحث‌های فوکو آشکار می‌کند؛ «حقیقت، قدرت، خود یا علم، سیاست، اخلاق» (همان). به عبارت دیگر، فوکو در محور نخست که بررسی نقش بی‌چون و چرای علوم جدید در شکل‌دهی به ادراک انسان از خویش و جهان پیرامون است، «انحصاراً متمرکز بر مطالعهٔ گفتمان‌های علمی



[است]» (ص ۲۲) و در محور دوم به اعتبار ملازمت دانش و قدرت، هم وی مصروف مطالعه قدرت است و سرانجام در محور سوم، اذعان می‌کند که حتی قدرت نیز فی نفسه موضوع تحقیق او نبوده است بلکه قدرت از رهگذر هویت‌بخشی به انسان و دادن شخصیت و موجودیت ویژه به انسان نزد او اهمیت یافته است. و اما در نهایت، این سه محور از حیث توجه و اعتنایی که در فوکو برانگیخته‌اند، در یک نقطه تلاقی پیدا می‌کنند و آن، مسئله حقیقت و بازی‌های حقیقت است.

مطالعه مسئله حقیقت و بازی‌های حقیقت جان‌مایه روش دیرینه‌شناسی فوکو و اهتمام او به یافتن پاسخ تاریخی به مسائل فلسفی یا معرفت‌شناسانه است. فوکو در واقع با این روش می‌خواهد «تعلیم دهد تا چه میزان تلاش در جهت تفکر درباب تاریخ خاص یک فرد می‌تواند اندیشه را از آنچه در خاموشی بدان می‌اندیشد آزاد کند و در نتیجه، ذهن را قادر سازد به گونه‌ای متفاوت بیندیشد» (ص ۲۸).

در عبارت فوق، منظور از تاریخ خاص یک فرد همان تاریخ حال و پی‌گیری رخدادها و حوادثی است که فرد را شکل داده یا بازشناسی روایت‌هایی است که او را در حال حاضر ساخته است. و منظور از آنچه اندیشه در خاموشی به آن می‌اندیشد، وجوه به اندیشه درنیامده تفکر است که به همین سبب به انسان اجازه نمی‌دهد به صورت‌های دیگر بیندیشد. بنابراین، می‌توان تلاش دیرینه‌شناسانه فوکو را تلاشی برای نشان‌دادن دو مسئله دانست: «حدود معرفت چیست» (ص ۳۰) و «چه‌گونه و به چه میزان امکان دارد متفاوت اندیشید» (ص ۳۲).

به این ترتیب، طرح مطالعاتی فوکو کاملاً آشکار می‌شود: نخست این‌که، چیز یا چیزهایی در جهان معاصر وجود دارد که بر خطاست و باید تغییر کند. دوم این‌که، آنچه انسان حقیقت تلقی می‌کند، حقیقت نیست و باید در جست‌وجوی تغییر آن باشد و خود را برای گونه‌ای دیگر اندیشیدن آماده کند.

### تعریف روایت؛ دشواری‌ها و تنگناها

شاید آنچه موجب شده به‌زعم برخی، تعریف روایت مقدم بر نقد و آسیب‌شناسی روایت باشد، وجود ابهامات متعددی است که در تعریف روایت وجود دارد. تا آنجا که وقت فراوانی تاکنون به ایضاح و رفع ابهام از این واژه (با تأکید بر روایت جنگ) یا رد و نقد بدفهمی‌های ناقدان و مفسران روایت‌های جنگ یا حل تناقض موجود میان هدف از روایت و ماهیت روایت، مصروف شده است (۳). مشکلات در این خصوص



تا حدی است که اکنون اگر کسی بخواهد به بحث درباره‌ی روایت جنگ بپردازد، ناگزیر به توجیه معقولیت مطالعه‌ی خویش در این خصوص است.

به هر روی آنچه در شناخت و معرفت جنگ از آن گریزی نیست، روایت است که به رغم ماهیت جدل‌آفرین، نقش برجسته‌ای در بازگویی افکار و اندیشه‌های جنگ و حتی بسط و تصحیح آن‌ها برعهده دارد و کلیت تصویر عمومی تفکر درباره‌ی جنگ همواره متأثر از آن است. با این همه، آیا می‌توان پذیرفت معرفت جنگ (به‌مثابه موضوع شناسایی روایت) و راوی (به‌مثابه فاعل شناسایی که جنگ را روایت می‌کند)، منوط و موقوف به تعریف روایت باشد؟ آیا تعریف روایت، در صورتی که روایت را پارادایم یا الگوواره‌ای برای نوعی کاوش ژرف شناخت‌شناسانه به شمار آوریم، امکان‌پذیر است؟ پرسش اخیر، ناظر بر بخشی از دشواری و تنگنایی است که در تعریف روایت وجود دارد و از ماهیت پارادایمیک آن ناشی می‌شود. روایت در موقعیت پارادایمیک یا موقعیتی که الگوواره‌ای برای شناخت است، فاقد ثبات در مقاصد، روش‌ها، محتواها و کلاً دیدگاه‌هایی است که عرضه می‌کند و تفسیرهایی که برمی‌انگیزد. از این رو، نمی‌توان به نقطه و مقصد روشنی درباره‌ی روایت دست یافت و به معیاری تکیه کرد که روایت را به‌مدد آن فهمید و درباره‌ی آن به داوری نشست.

بخش مهم‌تر و اصلی‌تر دشواری تعریف روایت، به مسئله‌ای درونی و، به تعبیر دقیق‌تر، محتوای روایت برمی‌گردد که براساس آن، روایت ضمن این‌که درکی از پدیده‌ی گذشته‌شده عرضه می‌کند، از وجود یک پایگاه اندیشه‌ای در حال شکل‌گیری و پیدایی سخن می‌گوید. در این حالت، روایت نوعی تاریخ حال است - گرچه ذهن عادت کرده که با روایت، آنچه گذشته‌شده بیان کند. روایت با این تعبیر که تاریخ حال است، به نشان‌دادن این امر اهتمام دارد که هر پدیده‌ای، اکنون چه‌گونه است و تحت تأثیر چه شرایط و عواملی آنچه اکنون هست، شده است. در عین حال، از آن‌جا که بر هیچ مقصد و روش و محتوایی ثبات نمی‌ورزد، بیانگر آن است که آنچه اکنون روایت می‌شود، می‌تواند صورت دیگری داشته باشد و صورت دیگری نیز خواهد یافت.

دو دشواری اخیر - یعنی ماهیت پارادایمیک روایت و روایت به‌مثابه تاریخ حال - موجب می‌شوند که درک روایت به تأمل و شرح و بسطی بیش از درکی که حاصل روش‌های فکری معمول و متعارف است، نیازمند باشد. زیرا جوهر و بنیان روایت، نشان‌دادن فرآیند «شدن» است، نشان‌دادن این‌که هر روایت، روایت ارتباط انسان با عصر خویش است. بنابراین، روایت پیش از این‌که بیانگر چگونگی ادراک یک پدیده



باشد، ابتدائاً و ابتدائاً بیانگر چگونگی ادراک انسان از وجود تاریخی خویش است. زیرا وقوع هر پدیده‌ای (به‌مثابه موضوع روایت) در انضمام با وجود انسان (که به هر حال راوی یا فاعل شناساست) معنا پیدا می‌کند. به همین دلیل، انسان هر پدیده‌ای را در پیوستگی وجودی خود در طول تاریخ ادراک می‌کند.

با این ملاحظه، شاید درست‌تر باشد بگوییم روایت، نوعی صورت‌بندی از یک واقعه است. به این معنا که هرگاه چیزی روایت می‌شود، صورت کنونی و وضع فعلی آن، به یک مسئله تبدیل می‌شود؛ مسئله‌ای تاریخی برای انسانی که به همه چیز در تداوم وجود تاریخی خود معنا می‌دهد. پس روایت، آشکارا یک جهت‌گیری مشخص راجع به وضع حاضر و موقعیت کنونی است.

اگر این معنا عمیقاً درک شود که روایت فقط صورت کنونی دانش انسانی درباره هر پدیده‌ای است، آن‌گاه درک این موضوع که در ذات روایت، احتمال تاریخی «متفاوت» یا «دیگر» شدن صورت کنونی نهفته و مستتر است، مشکل نخواهد بود. زیرا در این صورت، هر چهره از روایت، بیانگر چگونگی درک انسان معاصر از حقیقت است. به عبارت دیگر، می‌توان فهمید انسان‌ها به‌مدد درکی که روایت یک چیز از آن چیز به آن‌ها عرضه می‌کند، چه‌گونه به ادراک تصویری از خود و از دیگران (به‌مثابه موضوعات تعاملات اجتماعی) می‌رسند. و سپس چه‌گونه به ادراک حقیقت دست می‌یابند. در این حالت، نقش روایت، نقش دانش و تأثیر آن، تأثیر شکل‌دهی به انسان‌هاست.

به شرط این تأمل، جوهر به ظاهر متناقض روایت، که اساساً به همان سبب تعریف روایت دشوار می‌شود، نمود می‌یابد و آن، تفاوت میان دانش و حقیقت است که روایت همزمان به سوی هر دو پیش می‌راند. یعنی آن هنگام که به‌مثابه دانش، شکل خاصی به وجود انسان می‌دهد و تجربه‌ی او را صورت ویژه‌ای می‌بخشد، اساساً وارد یک بازی جدی با حقیقت می‌شود.

از این پس، سؤال اساسی درباره روایت، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، هرگز این نیست که کدام روایت از یک تجربه درست یا نادرست است و خطر تحریف در کمین چه نوع روایتی از آن تجربه نهفته است، بلکه شناسایی نوع معرفتی است که از آن تجربه حاصل می‌شود.

### گونه‌شناسی روایت‌های جنگ

پیش از معرفی گونه‌های متفاوت روایت، این توضیح ضروری است که گونه‌شناسی حاضر از روایت‌های جنگ - با ابتدای بر آن‌چه از دیرینه‌شناسی فوکویی در نشان دادن

رابطه معرفت و روایت به وام گرفته شده - ناظر بر روش معرفت‌شناسانه‌ای است که روایت جنگ، مخاطب خویش را به‌مدد آن به سمت حقیقت جنگ سوق می‌دهد. بنابراین، برابر آنچه تاکنون گفته شده - مبنی بر این‌که روایت ذاتاً امری ظنی، مناقشه‌بردار و کثرت‌پذیر است و در این خصوص تفاوتی میان روایت جنگ با روایت انقلاب و با روایت هر چیز و هر کس دیگر وجود ندارد - بر این نکته تصریح می‌شود که انسان منهای روایت اساساً فاقد قدرت ترسیم مسیر قطعی و مشخصی برای زندگی خویش است. و البته جنگ نیز از این امر مستثنا نیست. یعنی تصور پیراستگی جنگ از روایت صرفاً می‌تواند تصور انبوهی گزاره باشد که چیزی یا کسی آن‌ها را در مسیری مشخص کنار هم چینش نکرده است؛ زیرا روایت بر خط اسناد معنی پیدا می‌کند و به ظهور می‌رسد. این ادعای شاید جدید، روایت را ماهیتاً نوعی مطالعه می‌داند که در آن راوی به چینش گزاره‌های موازی پیش روی یک پدیده از جمله جنگ می‌پردازد - آن هم نه به گونه‌ای تجویزی و دستوری، که توصیفی - تحلیلی.

در روایت، منظور از گزاره‌های موازی، گزاره‌هایی است که هر کدام به لحاظ روایی ارزش یکسانی دارند ولی انتخاب و چینش آن‌ها در کنار هم ناشی از تفاوت منظر یا دیدگاه در نگاه به گزاره‌هاست. از این رو ارزش گزاره‌ها در هر روایت، ارزشی الحاقی به شمار می‌آید. همچنین به همین سبب سترهای متعدد از گزاره‌های موازی امکان ظهور و بروز می‌یابند و روایت بیش از پیش به یک بحث روشی نزدیک می‌شود.

#### ۱. روایت مبتنی بر آموزه خودآیینی (روایت مبتنی بر شهود)

برایان فی، آموزه خودآیینی را آموزه‌ای می‌داند که بر آن است برای شناخت کسی باید در جای او یا شبیه او بود (فی، ۶۵-۶۳). او این آموزه را با تعبیر معرفت‌شناسی اُنسی<sup>۱</sup> نیز به کار می‌برد و منظور از آن را ضرورت محرم بودن با کسی به قصد درک درونیات او بیان می‌کند (ص ۳۵)، به عبارت دیگر، آموزه مذکور تأکید می‌ورزد که برای شناخت موضوع شناسایی باید نظیر موضوع شناسایی شد یا حداکثر فقط فردی از همان گروه مورد شناسایی می‌تواند اعضای آن گروه را بشناسد.

این آموزه در روایت‌های آوینی از جنگ بسیار پررنگ است. چندان‌که می‌توان این نوع روایت از جنگ را گونه‌ای خاص از روایت برشمرد و سایر روایت‌هایی که به پیروی و تقلید از آوینی، جنگ را این گونه روایت کرده‌اند، به آن ارجاع داد.

1. insider epistemology



پیش از نقد و بررسی و تحلیل این نوع روایت، در زیر شاهد مثال‌هایی از نوع روایت آوینی از جنگ که ذیل چنین آموزه‌ای جای می‌گیرد، آورده شده است:

کاش نمی‌پرسیدی که دوکوهه کجاست، چرا که جواب گفتن به این سؤال بدین سادگی ممکن نیست. کاش تو خود در دوکوهه زیسته بودی که دیگر نیازی به این سؤال نبود (با من سخن بگو دوکوهه: ۶).

اما شهدا آنسی دارند با دوکوهه که می‌رس. با ذره ذره خاکش، با زمینش، با دیوارهایش، با ساختمان‌هایش، با همه آن‌چه در چشم ما هیچ نمی‌آید. می‌گویی نه؟ از حوض روبه‌روی حسینیه حاج همت باز پرس ... الفت شهدا با این حوض نه فکر کنی که به سبب تابلوهاست! من چه بگویم؟ اینها سخنانی نیست که بتوان گفت. تو خودت باید دریایی. و اگر نه، دیگر چه جای سخن؟ زمین صبحگاه نیز هنوز در جست و جوی رازداران خویش است. اگر زبان خاک را بدانی، نوحه‌اش را در فراق آن‌ها خواهی شنید (ص ۸).

دوکوهه، می‌دانم که چقدر دلتنگی. می‌دانم که دلت می‌خواهد باز هم خود را به حبل دعای شهدا بیاویزی و با نمازشان تا عرش اعلی بالا روی. ... اما از آن روز که انسان بر این خاک زیسته است، آیا جز اصحاب عاشورایی سیدالشهدا کسی را می‌شناسی که بهتر از شهدای ما خدا را عبادت کرده باشد؟ (ص ۱۱).

آری، ما از این موهبت برخوردار بودیم که انسان دیدیم. ما یافتیم آن‌چه را که دیگران نیافتند. ما همه افق‌های معنوی انسانیت را در شهدا تجربه کردیم. ما ایشان را دیدیم که چه‌گونه تمثیل می‌یابد؛ عشق را هم، امید را هم، زهد را هم، شجاعت را هم، کرامت را هم، عزت را هم، شوق را هم، و همه آن‌چه را که دیگران جز در مقام لفظ نشنیده‌اند، ما به چشم دیدیم (ص ۲۱).

... می‌پرسی که از متناهی چه‌گونه می‌توان راهی به سوی نامتناهی جست؟ این سرالاسرار خلقت است و گویی تقدیر این چنین رفته است که اسرار، اگرچه به بهای سر باختن حسین علیه السلام، فاش نشود (مرکز آسمان: ۶).

... اگر تو کربلایی هستی و سینه‌ات فراخنای آسمان کربلاست و تنت قفس تنگ نام و ننگ و خور و خواب را نمی‌پذیرد، به قبله‌گاه جبهه رو کن. و اگر نه، بمان و ننگ ماندن را بپذیر؛ ... (ص ۱۸).

خرمشهر دروازه‌ای در زمین دارد و دروازه‌ای دیگر در آسمان و تو در جست و جوی دروازه آسمانی شهر هستی که به کربلا باز شده است و جز مردترین مردان را به آن راه نداده‌اند. جنگ بر پا شده بود تا از خرمشهر دروازه‌ای به کربلا باز شود (شهری در آسمان: ۸).

آن لوح محفوظ که می‌جویی در همین جاست، در همین ویرانه‌هایی که از گمرک خرمشهر بر جای مانده است. نه... زندگی ادامه دارد و حقیقت، جز در لحظاتی کوتاه، نقاب از چهره بر نمی‌گیرد... دیدم که جنگ بر پا شده است تا از این خاک دروازه‌ای به کربلا باز شود و مردترین مردان در حسرت قافله عشق نمانند... (ص ۱۰).

... روح حماسه عظیمی که پهلوانان میدان عشق آفریده‌اند، تنها به کسانی هدیه می‌شود که این تجربه روحی را بشناسند و به آن دل بسپارند (ص ۱۲).  
عجب از این عقل باژگونه که ما را در جست و جوی شهدا به قبرستان‌ها می‌کشاند! عجب از این چشم‌های کور و گوش‌های کر که شهر آسمانی خرمشهر را نمی‌بینند و زمزمه ارواح جاویدان را نمی‌شنوند! شور زندگی یک بار دیگر مردمان را به خرمشهر کشانده است. شاید آنان درنیابند، اما شهر در پناه شهداست و این حقیقت را بر لوح محفوظ آب نگاشته‌اند (ص ۱۴).

اینجا زمزمی از نور پدید آمده است... ما جز با صورتی موهوم از عوالم رازآمیز مجردات سروکار نداریم و از درون همین اوهام سراب مانند نیز تلاش می‌کنیم تا روزی به غیب جهان بگشاییم. و توفیق این تلاش جز اندکی نیست. و مگر جز پروانگان که پروای سوختن ندارند، دیگران را نیز این شایستگی هست که معرفت نور را به جان بیازمایند؟ (ص ۱۷).

کلام اسیر قفس ماهیات است و عقل، اسیر دام کلام... و آن‌جا که شما بال کشیدید، پر جبرائیل عقل نیز می‌سوزد و جز نبی عشق را بار نمی‌دهند (یک تجربه ماندگار: ۳۷).

چه می‌توان گفت در وصف جهانی که از تنگنای عقل و کلام فارغ است؟... ما زندانیان لفظیم و از این گذشته، در دیار کوران و کران و گنگان، خواب خورشید را می‌توان دید، اما در وصف آن چه می‌توان گفت؟... کلام را، کلام انسانی را از این بیش راهی به سوی حقیقت نیست؛ تمثیلی از حقیقت و بس (ص ۳۸).

همان‌طور که مثال‌ها نشان می‌دهند، در این نوع روایت، کنشگران جنگ منحصراً تابعی از موقعیتشان در یک سیستم مفهومی گسترده به نام حادثه‌ی کربلا هستند. در واقع، حادثه‌ی کربلا (که از حیث فراگیری و قدرت تبیین‌کنندگی، می‌توان از آن به پارادایم عاشورایی-کربلایی نیز یاد کرد)، هسته سخت این آموزه است که بر اساس آن، هر کنشگر به راحتی و بی‌چون و چرا می‌پذیرد که نه تنها فرآیند کنش او در صحنه نبرد، که فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری‌اش، به تاسی و پیروی از آیین و سلوک یا نهج و مشی



حسینی رخ می‌دهد. هم از این رو، این ایده همزمان ایده دیگری را در بطن خود می‌پرورد که همانا گروهی که رزمنده خود را متعلق به آن می‌داند با گروه مقابل آن، یعنی گروه یزیدیان تفاوت دارد.

در این نوع روایت، گزاره‌های مبتنی بر آموزه خودآیینی گرچه سخت یک‌سویه، محدود و یک‌جانبه‌اند، ناروا نیستند و شاید بهتر باشد گفته شود که محدودیت و یکجانبه بودن، فقط آن‌ها را نیازمند تأمل مجدد می‌کند.

دکترین (آموزه) این نوع روایت که شناخت و ادراک عوالم جنگ و جبهه و شهادت را منحصر به کسانی می‌داند که دل را کربلایی کرده‌اند، با تأکید بر ادراک شهودی جنگ، باب شناخت را برای کسانی که در این آیین نیستند، ناممکن می‌داند.

معمولاً هنگامی که صحبت از ضرورت ادراک شهودی در شناخت صحیح و عمیق جنگ به میان می‌آید، کسی نمی‌تواند به آن اشکال کند یا باب اشکال کردن به چنین سخنی سخت گشوده می‌شود. زیرا بی‌درنگ گفته می‌شود که از شناخت، تعاریف متعددی وجود دارد و می‌توان آن را توانایی تشخیص یک چیز یا یک کس، یا توانایی توصیف و تبیین آن چیز یا کس، یا داشتن تجربه‌ی یکسانی از آن چیز یا کس دانست. و این نوع روایت از جنگ بیش‌تر ناظر به سطح اخیر در شناخت پدیده جنگ (یعنی داشتن تجربه یکسان) است. اما از یاد نباید برد که این نوع روایت عطف به همین امر، نیازمند تأملات ذیل است:

۱. متغیرهای متعددی چون «انتظارات، خاطرات، باورها، خواسته‌ها و پیش‌داوری‌های فرهنگی» (فی: ۴۱) اساساً امکان تجربه یکسان از واقعه‌ای واحد را، حتی برای کسانی که در تجربه جنگ با دیگران شریک بوده‌اند، ناممکن می‌کند.

از این رو، باید در این‌باره تأمل کرد که آیا یک به یک حوادث عینی که در جنگ اتفاق افتاده است با تجربیات درونی که تجربه‌کنندگان آن حوادث پشت سر گذاشته‌اند، کاملاً با هم یکسان است؟ اساساً وقتی گفته می‌شود دل باید کربلایی باشد تا تجربیاتی مشابه از جنگ حاصل شود، جنبه‌های مشترک مربوط به آن تجربه مشابه کدام‌اند؟ آیا می‌توان به تعریفی روشن از آن جنبه‌ها دست یافت؟ سرانجام، آیا باید منتظر ماند تا هرکس توصیف مفصل و جزء به جزء از تجربه خود بازگوید تا معین شود که تا چه حد میان ادراک آنان از پدیده جنگ شباهت وجود دارد؟

۲. وجود شماری، نه چندان اندک، از کسانی که گرچه تجربه جنگ را همچون کنشگران جنگ نزیسته‌اند، توانسته‌اند بخشی از آن را ادراک کنند، دکترین این نوع

روایت را - که لازمه شناخت چیزی یا کسی را قراردادن در موقعیتی نظیر او یا داشتن تجربه‌ای یکسان می‌داند - حتی اگر رد نکند، تأمل‌پذیر می‌نماید.

۳. پیش‌تر که می‌رویم، وجود احساسات مبهمی که کنشگران جنگ در مواجهه با دکنترین این نوع روایت (کربلایی شدن یا ادراک کربلایی-عاشورایی از جبهه و جنگ)، حتی در همان صحنه رزم، به آن دچار شده‌اند، نشان می‌دهد که داشتن تجربیات مشابه، نه شرط کافی، نه لازم برای شناخت جنگ است. زیرا هنگامی که کنشگر جنگ (در مقام فرد درگیر مستقیم تجربه جنگ) به راحتی نتواند این آموزه را توصیف یا تبیین کند، شناخت مشروط جنگ که در گرو ادراک پارادایم عاشورایی-کربلایی از جنگ است، رنگ می‌بازد. بنابراین، «شکاف آشکار میان داشتن یک تجربه و شناختن آن تجربه» (همان‌جا)، دلیلی دیگر بر ضرورت تأمل درباره دکنترین یا هسته مرکزی این نوع روایت است.

۴. ذهن برای ادراک تجربه جنگ در پارادایم عاشورایی-کربلایی نمی‌تواند «دانش بدون واسطه و نااندیشیده از خود داشته باشد» (ص ۴۹). بلکه هر تجربه‌ای شبیه یک نشانه عمل می‌کند که معنای آن برگرفته از نوع پیوند و نسبت و رابطه تجربه‌های حاصل از جنگ با تجربه‌های از پیش موجود و موقعیت‌هایی است که تجربه‌ها در آن‌ها حاصل شده‌اند. بنابراین، لازمه این‌که کربلایی کردن دل موجب شناخت حقیقت نهفته در گنه جنگ شود این است که تجربه‌های از پیش موجود و موقعیت‌هایی که تجربه‌ها در آن رخ داده‌اند و نیز چگونگی رابطه و پیوند این تجربه‌ها و موقعیت‌ها با تجربه‌ها و موقعیت‌های فراهم‌آمده از رهگذر جنگ، در همه کنشگران جنگ به یکسان عمل کرده باشد که این امر ضمن این‌که محال است، بار دیگر تأمل بر آموزه این روایت را یادآور می‌شود.

۵. با عنایت به بند پیشین، نمی‌توان انتظار داشت که کنشگران جنگ تجربه خود از جنگ را به یکسان تعیین هویت کرده باشند. همچنان‌که نمی‌توان انتظار داشت آگاهی آن‌ها به آنچه طی جنگ تجربه کرده‌اند، مشابه تفسیری باشد که از این تجربه عرضه می‌کنند. در واقع، آگاهی آن‌ها به تجربه مذکور فراتر از تفسیرشان از این تجربه است. به همین دلیل، خودآگاهی آن‌ها به این تجربه، به مثابه صورتی از صورت‌های آگاهی «یک حالت گفتمانی<sup>۱</sup> پیدا می‌کند که ناظر بر توانایی [آن‌ها به] اظهار چیزهایی درباره موضوع مورد تجربه است» (همان‌جا). و این خود، دلیلی دیگر بر ضرورت تأمل درباره روایت مبتنی بر آموزه خودآیینی به‌شمار می‌رود.

۶. آموزه خودآیینی همچنین این اشکال را دارد که توجه نمی‌کند آکندگی کنشگران

1. discursive



جنگ از نیات و خواسته‌ها و باورهای متعدد (که شناسایی دقیق ماهیت آن‌ها گاه حتی برای شخص صاحب نیت و خواسته و باور نیز دشوار و ناممکن است)، مانعی جدی بر سر راه تجربه یکسان همه کنشگران جنگ از آموزه کربلایی کردن دل است. زیرا کشف ماهیت پیچیده موقعیت‌های ذهنی که چنین تجربه‌ای را برای هر یک از کنشگران جنگ فراهم می‌آورد، مستلزم تفسیرهای ظریف و زیرکانه و حس عمیق رهیایی است. علاوه بر این، تفاوت بارز میان نیازها و باورهای درونی کنشگران جنگ با انگیزه‌هایی که آن‌ها را به عمل و کنش مطابق با پارادایم عاشورایی-کربلایی فرامی‌خواند، تأمل درباره آموزه مذکور در این نوع روایت را بسیار ضروری می‌کند.

## ۲. روایت مبتنی بر آموزه تفسیر (ادراک تفسیری)

دکترین این نوع روایت- برخلاف روایت نوع نخست که مانع از فهم این مطلب بود که کنشگران جنگ در جهانی متفاوت با جهان فعلی ما، چه می‌گویند و چه‌گونه فکر می‌کنند- با آشکارکردن ضرورت نیاز جدی به ادراک، دست‌کم، بخشی از آنچه منظور کنشگران جنگ بوده است، بر ضرورت ترجمه اظهارات آن‌ها تأکید می‌ورزد. روایت هنگامی که دست به ترجمه آن اظهارات می‌زند، در واقع به تفسیر اعتقادات و تمایلات و نظرگاه‌های کنشگران جنگ مبادرت می‌کند یا، به عبارت بهتر، اعتقادات و تمایلات و نظرگاه‌هایی را، به‌مثابه عناصر ذهنی آن‌ها، به آن‌ها نسبت می‌دهد. این نسبت‌دادن با بهره‌گیری از اصول استدلال و استعدادهای معرفتی و براساس پیش‌فرض وجود برخی پس‌زمینه‌های مشترک از عقاید و تمایلات و اصول تفکر صورت می‌گیرد تا نشان دهد، آن‌ها و ما در جهانی مشابه زندگی می‌کنیم. در غیر این صورت، هرگز نخواهیم توانست کنش‌های آن‌ها را معنادار قلمداد کنیم. اساساً بدون عبور از مشابهت‌های آن‌ها با خودمان، ادراک تمایزهای آن‌ها ناشدنی یا به‌سختی شدنی است. بنابراین، هسته سخت این آموزه، مجازبودن تأکید بر تفاوت است تا حدی که به شناسایی کنشگران جنگ به عنوان بیگانگانی کاملاً متفاوت با ما منجر نشود. نیز مجازبودن تأکید بر توافق در برخی ظرفیت‌های پایه‌ای معرفتی بین کنشگران جنگ و دیگران است، از آن رو که سنگ بنای تفکر درباره کنشی به نام جنگ و کنش کنشگران جنگ نیازمند حصول این توافق است.

جان‌مایه آموزه این نوع روایت- که نه واقعیت جنگ را مستقیماً و بدون واسطه قابل شناسایی می‌داند، نه داشتن تجربه یکسان از جنگ و قرار داشتن در همان چارچوب و





دیدگاه فکری را شرط لازم و کافی می‌پندارد. این است که قدرت تشخیص هویت جنگ و تبیین آن، شرط لازم‌تر برای شناخت جنگ محسوب می‌شود. به این منظور، آن‌قدر که حفظ فاصله با جنگ کفایت می‌کند برای شناسایی خصوصیات آن و ادراک تمایزهای دقیقی که میان کنش جنگ و شناخت کنش جنگ وجود دارد، بسا که کنشگران جنگ که زیر و بم جنگ را تجربه کرده‌اند اما فرصت هضم تجربه‌هایشان را نداشته‌اند و مجال تعمق نیافته‌اند، کافی نباشند.

روایت در این نوع، انبوهی از تجربیات و روابط کنشگران جنگ را گرد هم می‌آورد تا با عرضه آن‌ها در قالبی روشن، جنگ و کنشگران جنگ را قابل فهم کند. به همین سبب برخی اشکال احساسات، باورها و کنش‌هایی برملا می‌شود که آشکارشدن آن‌ها برای بسیاری از رفتارها و کنش‌های جنگ انگیزه فراهم می‌آورد؛ انگیزه‌هایی که شاید در زمان وقوع کنش و کسب تجربه، برای تجربه‌کنندگان و کنشگران جنگ نامشخص بوده است.

نکته‌ای که باید درباره آن تأمل کرد این است که روایت مبتنی بر ادراک تفسیری، نه تنها روایت مبتنی بر آموزه ادراک شهودی را به طور کامل کنار نمی‌گذارد، که شانه به شانه این نوع روایت حرکت می‌کند. جز آن‌که به دلیل عدول از آموزه روایت مبتنی بر ادراک شهودی می‌کوشد با فاصله‌گیری - نه غوطه‌ورشدن - آشفتگی‌ها و ابهامات و احساسات دو پهلویی را کشف کند که به ارزش‌گذاری‌های، گاه، متناقض از سوی کنشگران جنگ می‌انجامد. همچنین بر آن است تا با ادراک حلقه‌های متداخل این احساسات پیچیده، فهم آن تجربه‌های انسانی را سامان‌مند کند و از این طریق، رابطه میان احساسات و تجربیات کنشگران جنگ از جنگ و موقعیت‌های خارجی و تأثیرگذاری عوامل متعدد بر آن احساسات و تجربیات را نشان دهد. و سرانجام، در چشم‌انداز وسیع‌تر، آثار و نتایج و الگوهای عملی آن احساسات و تجربیات را آشکار کند.

در زیر شاهد مثال‌هایی از این نوع روایت، از مجموعه کتاب‌هایی که به اهتمام نشریه کمان انتشار یافته‌اند، آورده شده است. آنچه در مقدمه این مجموعه کتاب‌ها آمده، خود به تنهایی کفایت از معرفی آموزه ادراک تفسیری در این نوع روایت می‌کند:

*کمان می‌دانست سال‌ها پیش در همین نزدیکی‌های ما، پشت نی‌های قد بلند  
هور، مردانی پیشانی خونین خود را بر خاک نهادند که زیباتر از همه ستارگان  
بودند. ما برای رصد این ستاره‌ها به خانه‌هایی رفتیم که نور ماه آن‌ها را رنگ کرده  
بود. کمان می‌دانست که در گفت‌وگو با این بانوان - که نیمه‌های پنهان یک*



اسطوره هستند - ناشنیده‌ها و ناگفته‌های بسیاری خواهد شنید (خرمشهر: کو جهان‌آرا؟: ۷).

اصطلاح کلیدی در شاهد مثال بالا، «نیمه‌های پنهان یک اسطوره» است. نظیر این اصطلاح، در مجموعه کتاب‌هایی از همین نوع روایت، که روایت فتح اقدام به چاپ و انتشار آن کرد، «نیمه پنهان ماه» است. این دو اصطلاح برای درک روایت نوع دوم، کلیدی‌اند. زیرا علاوه بر این که متضمن تلاش این نوع روایت به تأمل عمیق‌تر درباره فرآیند یا بُن‌مایه‌های فکری کنشگران جنگ است، هم‌شانه بودن و همکاری آن را در تکمیل روایت نوع اول نشان می‌دهد.

برخی، از اطمینانی که این نوع روایت نشان می‌دهد برای این که از متن جنگ فاصله بگیرد تا جنگ و کنشگران جنگ را بهتر ادراک کند، به ادراک ثانویه یا تفکر درجه دوم درباره جنگ تعبیر کرده‌اند و برخی آن را باورهای درجه دوم نامیده‌اند و براین فی، از آن به «فکر» یاد می‌کند و فرد توانمند به آگاهی و ارزیابی از ادراکات و امیال و باورهای درجه اول متعلق به فرد یا افرادی خاص را «متفکر» می‌خواند (فی: ۷۲). سبب این تعبیر آن است که در نوع مذکور، ما با روایت‌هایی از جنگ روبه‌رو هستیم که تجربه‌های موجود در جنگ را، که بعضاً معنای آن برای تجربه‌کنندگان جنگ نیز مبهم و غیرقابل توضیح بوده است، معنا می‌بخشد. به عبارت دیگر، عناصر فکری تجربه‌های ذهنی از جنگ را توضیح و توصیف و تبیین می‌کند که البته انجام این کار مستلزم «یک عنصر معرفتی است به نام داوری تفسیری» (ص ۵۵).

منظور از این اصطلاح، تشخیص جلوه‌های فکری و عملی ناشی از تجربه‌های ذهنی و تعیین هویت یا شناسایی آن‌ها با هدف ادراک معانی مستتر در تجارب ذهنی و بهره‌گیری از آن معانی برای توصیف و تبیین آن تجربه‌هاست؛ امری که شاید از عهده کسی که خود درگیر تجربه است، به سادگی برنیاید.

چون جامعه آماری کسانی که با فاصله‌گیری از متن جنگ و با اتکا به ادراک تفسیری، به تکمیل ادراک شهودی روایت نوع اول همت کرده‌اند، هم گسترده، هم متنوع است و گروه‌ها و طیف‌های گوناگون را دربرمی‌گیرد، طبعاً نمونه‌ها و مصادیق بسیار فراوان خواهد بود. برای مثال، یکی از عمده‌ترین این نوع روایت‌ها، روایت‌هایی است که یا قلم‌نگاشت همسران شهداست یا حاصل مصاحبه با این افراد است. در ذیل به نمونه‌هایی از این روایت، منحصراً از میان روایت همسران شهدا، اشاره می‌شود:

در خاطرات همسر شهید مهدی باکری می‌خوانیم که: آقا مهدی را دیدم که یک اورکت به تن و پوتین‌های خیلی کهنه و شلووار بسیجی به پا داشت و زانوهای

شلوار جلو آمده بود؛ این لباس ایشان بود. ... مراسم عقد خیلی ساده بر پا شد؛ با یک جعبه سیب از باغ خانه پدری آقا مهدی، یک جعبه شیرینی و یک آئینه خیلی ساده که شاید ده یا پانزده تومان خریده بودند. همچنین در جای جای خاطرات خود، به توصیف دیگر وجوه اخلاقی آقا مهدی اهتمام می‌کند: زندگی با آقا مهدی خیلی شیرین بود. آقا مهدی، مهربان و شوخ طبع بود. وقتی به خانه می‌آمد، آنچنان می‌گفت و می‌خندید که در روزهای سفرش با خاطره‌های حضورش شاد بودم. آقا مهدی فردی مقید به مسائل شرعی، واجبات، مستحبات و مسائل بیت‌المال بود. یک بار خودکاری از میان وسایلش برداشتم که بنویسم. وقتی متوجه شد نگذاشت با آن بنویسم. گفت: خودکار مال من نیست، مال بیت‌المال است. گفتم: می‌خواستم دو، سه کلمه بنویسم! گفت: اشکال دارد!

یک بار نان نداشتیم. به آقا مهدی گفتم که عصر آن روز زودتر بیاید و نان بخرد. چون شبش در خانه ما جلسه داشت. آقا مهدی دیر آمد و نان هم نیاورد. بعد به بچه‌های تدارکات لشکر گفت که نان بیاورند. بچه‌های لشکر هم آرزو داشتند آقا مهدی دهان باز کند و چیزی از آن‌ها بخواهد. بچه‌های لشکر پنج، شش قرص نان آوردند. وقتی آقا مهدی، نان به روی دست از پله‌ها بالا می‌آمد، گفت: تو حق نداری از این نان‌ها بخوری! گفتم: چرا؟ گفت: این مال رزمنده‌هاست ... به شوخی گفتم: من هم همسر رزمنده هستم! من آن شب از نان خرده‌هایی که از قبل داشتیم، خوردم (باغ انگور، باغ سیب، باغ آئینه: ۱۱ و ۲۱).

در خاطرات همسر شهید محمد جهان‌آرا نیز گوشه‌هایی از وجوه شخصیتی جهان‌آرا چنین آشکار شده است:

یکی از یادهای ماندگار که به خصوصیات ایشان مربوط می‌شود، هدیه دادن محمد به من بود. شاید خیلی از آقایان یادشان برود که روزهای ازدواج، عقد، تولد و عید چه روزهایی است. اما محمد تمام این روزها را به خاطر داشت و امکان نداشت آن‌ها را فراموش کند؛ حتی اگر من در تهران بودم. این یادکردها همیشه با هدیه مادی هم همراه نبود. هر بار نامه‌ای می‌نوشت و از این روزها یاد می‌کرد. در این نامه‌ها مسئولیت من و خودش را می‌نوشت. نامه‌ای نبود که بنویسد و از امام یادی نکند (خرمشهر: کو جهان‌آرا؟: ۲۱-۱۴).

در خاطرات همسر شهید حسن باقری می‌خوانیم که: بارها شد که من ده روز ایشان را نمی‌دیدم. مخصوصاً وقتی عملیاتی صورت می‌گرفت این زمان بیشتر می‌شد و تا روزی که جبهه‌ها استقرار و ثبات پیدا نمی‌کرد به خانه نمی‌آمد. آن هم حدود سه یا چهار ساعت. در همین ساعت‌های



کم آن قدر برخوردارش مهربانانه و سنجیده بود که بعد از رفتن او احساس می‌کردم اگر یک ماه دیگر هم نیاید همین توان معنوی برابرم کافی است. وقتی می‌آمد چشم‌هایش از فرط کار و بی‌خوابی سرخ بود و از خستگی صدایش به زحمت درمی‌آمد. ... اما با آن همه خستگی وقتی پایش به خانه می‌رسید با حوصله می‌نشست و با من صحبت می‌کرد. قدردان بود. تقید او به مطالعه برای من بسیار عزیز بود. حتی بعضی از کتاب‌هایی که خوانده بود به من توصیه می‌کرد بخوانم، چون فرصت داشتیم. از طرف دیگر او به زبان عربی تسلط داشت و متون خوبی برای مطالعه انتخاب می‌کرد (خانه کوچک، زندگی بزرگ: ۲۷-۱۷).

همسر شهید مرتضی آوینی نیز آوینی را این‌گونه توصیف می‌کند:

... مرتضی خیلی به من و بچه‌ها علاقه‌مند بود. یکی - دو سال آخر این علاقه را خیلی ابراز می‌کرد و به زبان می‌آورد. اینها همه نتیجه تفکراتی بود که داشت. روش او تغییر می‌کرد. هر چه به زمان شهادت نزدیک می‌شدیم، بدون هیچ اغراقی احساس می‌کردم داریم به سال‌های اول زندگی برمی‌گردیم. منتها در این ابراز علاقه‌های آقا مرتضی مرتباً یک حالت ذکر و شکر و وجود داشت. ... هر چه بیشتر عشق به خدا در ایشان شدت می‌گرفت ابراز علاقه به خانواده هم شدیدتر می‌شد. ... [وقتی بچه اولمان به دنیا آمد] برخوردارش خیلی روحانی بود. ... توی اتاق سجده شکر به جا آورد و پشت یک قرآن تاریخ تولد و نام بچه را یادداشت کرد. ... چند سال از انقلاب گذشته بود که مرتضی سیگارش را ترک کرد. دللی که برای این کار یاد کرد این بود که آقا امام زمان در همه حال ناظر بر اعمال و رفتار ما هستند. در این صورت من چطور می‌توانم در حضور ایشان سیگار بکشم؟ ... با این که تعداد مسئولیت‌هایی که داشتند از حد توانایی‌های یک آدم خارج بود ... وقتی من می‌گفتم، فرصت ندارم شما بچه را مثلاً به دکتر ببرید، می‌بردند. من هیچ وقت درگیر مسائل خرید بیرون از خانه، کوپن یا صفت نبودم. جالب است بدانید که اکثر مطالعاتشان را در این دوران در همین صفاها انجام می‌دادند. ... خلق خوشی در خانه داشتند. از من خیلی خوش‌خلق‌تر بودند. ... وقتی می‌شد که من سر مسأله‌ای ناراحت و گرفته می‌شدم و به ایشان شکایت می‌کردم به من می‌گفت: ببین هزاران کهکشان در آسمان وجود دارد. یکی‌اش راه شیری است. سیاره‌های زیادی در آن هست که یکی‌اش زمین است. کره زمین قاره‌های متفاوتی دارد. یکی‌اش همین زمینی است که ما روی آن زندگی می‌کنیم. از کل به جز می‌آمد. بعد می‌گفت ما هم ذره‌ای در این مجموعه هستیم. حالا ببین این حرفی که شما می‌گویید، جایش در این مجموعه با شکوه کجاست؟ آدم در آن کلیت می‌دید که چقدر آن اتفاق ناچیز و بی‌اهمیت بوده است؛ اگر با دید



درست به آن نگاه نکند دچار مشکل خواهد شد (مرتضی آینه زندگی ام بود: ۱۲-۲۶).

در خاطرات همسر شهید همت می‌توان مطالبی یافت متفاوت با آنچه در خاطرات همسران شهدا معمولاً دیده می‌شود:

اولین بار حاجی (حاج همت) را دیدم. چه دیدنی! جثه‌ای تقریباً نحیف داشت. یک پیراهن خاکی چینی و یک شلوار کردی به تن داشت و ریش‌هایش بیش از حد متعارف بلند شده بود. در این جلسه، درگیری لفظی با حاجی پیدا کردم! ایشان در صحبت‌هایش تأکید داشت که ما با اهل تسنن، در توحید و نبوت نقاط مشترک قوی داریم؛ مبادا مشکلی پیش بیاید. ... وقتی مرا به بهانه کاری به دانشگاه اصفهان فرستادند؛ در آنجا برای اولین بار، حاجی رودر رو با من درباره ازدواج صحبت کرد. من با حاجی خیلی تند برخورد کردم. حاجی گفت: فکر کرده‌ای من خیلی خشک مقدس‌ام ... من بعد از ازدواج مانع رشد و فعالیت‌های شما نخواهم بود. من دوست دارم همسرم چریک باشد. مطمئن باشید فعالیت‌هایتان بیشتر می‌شود که کمتر نخواهد شد. من خودم کمکتان می‌کنم. در کنار هم خیلی راحت‌تر می‌توانیم به انقلاب، ادای دین کنیم. ... زندگی با حاجی باعث شد که زندگی پیامبر (ص)، حضرت زهرا (س)، حضرت علی (ع) و صحابه ایشان برای من از تاریخی بودن خارج شوند. الآن من با اینها احساس غربت نمی‌کنم. چون حاجی نمونه واقعی یاران مخلص پیامبر در صدر اسلام بود؛ یک انسان به تمام معنا متعالی (نیمه پنهان یک اسطوره: ۱۷-۱۲).

همسر شهید مهدی زین‌الدین در خاطرات خود از چگونگی آغاز تغییر آقا مهدی چنین می‌گوید:

... بعد از رفتن به اهواز ... عوض شد ... با رفتن به آنجا با چیزهایی آشنا شد که در آغاجاری کوچک ما نمی‌توانست. کتاب خواندن را همان جا شروع کرد. هر کتابی که جدید به بازار می‌آمد می‌گرفت. هدیه اگر به کسی می‌داد حتماً کتاب بود؛ عادتی که همیشه با او ماند.

از اینکه خودش چه‌گونه در کنار همسرش عمیقاً تغییر کرد، می‌گوید:

... در شهرهای جنوب به دلیل رفت و آمد زیاد خارجی‌ها این چیزها زیاد جا نیفتاده بود. مشکل است که یک پسر جوانی به یک دختر جوان از این حرف‌ها بزند، ولی خودش آمد و گفت: شما روسری داشته باشید بهتر است. می‌گفت: گوش به حرف بقیه نکنید که مسخره‌تان می‌کنند. باید مبارزه را از الآن یاد بگیرید. اولین روسری‌ای که پوشیدم به تشویق او بود (نیمه پنهان ماه ۴: ۱۷-۱۳).



همسر شهید حمید باکری نیز او را چنین روایت می‌کند:

قبل از آن که برود آلمان تمام قوت و ضعف‌های شخصیتش را آورده بود روی کاغذ. به قول خودش می‌خواستند وقتی پایش رسید آلمان یادش نرود کیست و برای چه آمده. به من گفت: ببین فاطمه! مهم این است که جفتمان اسلام را قبول کنیم و با آن زندگی کنیم. بقیه مسائل سیاسی نظرند؛ نظرها هم بر اساس واقعیات اند نه حقیقت‌ها. واقعیت هم که هر روز عوض می‌شود. پس اگر حقیقت را قبول کنیم، با واقعیت‌ها می‌شود یک جور کنار آمد. ... در یکی از نامه‌هایش نوشته بود از فرصت دوری من استفاده کن. بیشتر بخوان. به خصوص قرآن. چون وقتی با هم هستیم من آفتم. نمی‌گذارم تو به چیز دیگری نزدیک شوی (نیمه پنهان ماه ۳: ۲۹-۱۳).

این نوع روایت بی‌آن‌که ادعای داشتن تجربه‌های مشابه تجربه‌های کنشگران جنگ از جنگ را داشته باشد، درصدد معنا بخشیدن به احساسات و عواطف و افکار و کنش‌هایی است که اگر توضیح داده نشوند، به صورت راز باقی می‌مانند؛ رازی که در وهله نخست، محرک شناخت است ولی چنان‌چه سر به مهر باقی بماند، مانع شناخت می‌شود. حال آن‌که در روایت مبتنی بر آموزه خودآیینی، رازوارگی نوعی منبع قدرت برای صاحب راز به شمار می‌آید.

ادراک تفسیری در این نوع روایت، با قراردادن تجربه‌های به شهود درآمده کنشگران جنگ در وضعیت‌های طبیعی - که وضعیتی توأم با تراکم و پیچیدگی، ابهام و تزلزل، هیجان و عقلانیت است - می‌کوشد معنای موقعیت‌ها و روابطی که حیات کنشگران جنگ را طی جنگ دربرگرفته بوده است، تفسیر کند.

با توجه به همه آنچه درباره روایت مبتنی بر آموزه ادراک تفسیری گفته شد، تأملات ذیل درباب این نوع روایت ضروری است:

۱. ترجمه تفسیری از تجربه‌های جنگ در این نوع روایت، گرچه می‌تواند به ظهور آشکال گفتمانی تفسیر در گونه سوم روایت منجر شود، با گفتمان تفسیری متفاوت است. زیرا درصدد پیوستگی ذهنی درونی با موضوع شناسایی یا هم‌ذات‌پنداری با آن است. البته با این سخن نمی‌توان شباهت این نوع روایت با گفتمان تفسیری را از حیث اهتمام به رمزگشایی و وضوح بخشیدن و تبیین کردن، نادیده گرفت.

۲. مطلب فوق، باب تأمل دیگری را می‌گشاید و آن عبارت است از این‌که روایت نوع دوم هرگز تغییر بنیادی در جوهر جنگ ایجاد نمی‌کند بلکه فقط درصدد ایجاد



وحدت و رابطه میان دو نوع ادراک شهودی و تفسیری از جنگ است که هر دو در جوهره و بنیاد با هم شریک‌اند و دارای هویت مشترک‌اند.

۳. بنابراین، روایت نوع دوم، حالت دیگری از آگاهی و معرفتی است که در پارادایم عاشورایی-کربلایی شکل می‌گیرد و با آن وحدت ذاتی دارد.

۴. روایت نوع دوم آینه‌ای فراروی روایت نوع اول است. به این معنا که به کنشگران جنگ مجال می‌دهد نه تنها خودشان را ببینند، بلکه دریابند دیگران نیز به آن‌ها نگاه می‌کنند. که این خود به ظهور آگاهی دیگری از «خود» و از «جنگ»، منجر می‌شود - چه در راوی روایت نوع دوم، چه در راوی روایت نوع اول.

### ۳. روایت مبتنی بر آموزه گفتمان تفسیری

آموزه یا دکترین این نوع روایت، این است که اساساً کنشی به نام جنگ و کنش کنشگران جنگ، معلول معنایی است که نظام زبانی آن را به وجود می‌آورد - گرچه چنین می‌نماید که نظام معنایی، معلول نوع کنش جنگ و کنش کنشگران جنگ باشد. بنابراین حتی شهادت، که روایت مبتنی بر ادراک شهودی، آن را کنشی شخصی تلقی می‌کند، پدیده‌ای اجتماعی و زاده‌ی شرایطی است که جنگ فراهم آورده است.

روایت در نوع سوم، کوششی به سمت کشف منطقی است که با ربط دادن عناصر جنگ به همدیگر، به نظام معنایی شکل داده است. روایت در این نوع با نزدیک شدن به بحث‌های گفتمانی، می‌کوشد چگونگی تسلط نظام گفتمانی متأثر از پارادایم عاشورایی-کربلایی را بر صورت‌بندی کنش جنگ به صورت دفاع مقدس، و صورت‌بندی سوژه‌های جنگ به صورت کنشگرانی باورمند به دفاع مقدس نشان دهد. از این رو نقد روایت‌های نوع اول و دوم در روایت نوع سوم اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. اهتمام روایت مذکور همچنین بر این است که نشان دهد چه گونه نظام گفتمانی مسلط، سایر نظام‌های گفتمانی را از میدان به در می‌کند و هویت‌های جمعی جنگ را به صورت اجتماع رزمندگان می‌آفریند و آن‌ها را به حاملان نظام گفتاری‌ای که خود مخلوق آن بوده است، مبدل می‌سازد. در واقع، تلاش این روایت در جهت آشکارسازی خطوط ریز و از نظر دورمانده جنگ است که پشت آن‌ها، موضوعاتی چون دفاع، تقدس، تقدس دفاع، شهادت، کربلا و ... به قول فوکو «به گونه‌ای تدریجی، پیش‌رونده، واقعی و مادی از طریق ترکیب پیچیده‌ای از دستگاه‌ها، فشارها، انرژی‌ها، مواد، امیال، اندیشه‌ها و غیره ساخته شده‌اند» (فی: ۹۵).



به این منظور آنچه این روایت هدف قرار می‌دهد، تأثیر ساختارهای اجتماعی، فضاها و فیزیکی و، به‌ویژه، زبان بر شکل‌گیری فرآیندهای ظهور و بروز نوع خاصی از انسان جنگ است؛ انسانی که قابل تعریف و طراحی در پارادایم عاشورایی-کربلایی باشد. برشماری شواهد مثال یا مصادیقی از روایت نوع سوم به چند دلیل دشوار است: نخست این‌که، اقبال و اعتنا به این نوع روایت از سوی قشرهای متفاوت جامعه و رشته‌های دانشگاهی متعدد، آن هم با دلایل و انگیزه‌ها و اهداف و رویکردهای گوناگون، به‌ویژه در سال‌های اخیر، بس پرشمار است که بتوان به‌راحتی نمونه‌ای از جامعه‌ی آماری این نوع روایت معرفی کرد. دست‌کم این کار مستلزم مطالعه‌ی روشمند برای شناسایی جامعه‌ی آماری و گزینش جامعه‌ی نمونه یا معرف است.

دشواری دوم به ماهیت روشی کاملاً متفاوت این نوع روایت با روایت نوع اول و دوم برمی‌گردد. به این معنا که روایت نوع سوم به‌حسب نوع منظر و رویکرد انتقادی به جنگ و روش گفتمانی یا تفسیر گفتمانی نیازمند آگاهی به مبانی نظری و روشی و کاربست آن در تهیه و تنظیم چارچوب فکری و اندیشه‌ای است که باید نقد بر آن استوار شود. حال آن‌که اغلب، روایت‌هایی از این نوع بی‌اعتنا به ضرورت آگاهی به مبانی نظری و روشی مربوط به مباحث گفتمان، فاقد چارچوب تئوریک مناسبی هستند که نقد با ارجاع به آن معنا می‌یابد. از این رو پژوهش‌های آتی (که به‌موازات جست‌وجوی مصادیق روایت نوع سوم از جنگ در منابع موجود، انجام و اجرای آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد) احتمالاً پژوهش درباره‌ی خلط‌ها یا تحریف‌های آشکاری باشد که روایت نوع سوم با ورود به عرصه‌ی گفتمان و تفسیر، در مفاهیم عمده‌ی مباحث مذکور ایجاد کرده است.

فقدان چارچوب نظری مناسب، که طبعاً فقدان روش کارآمد برای شناسایی گونه‌های متفاوت روایت یا اصطلاحاً گونه‌شناسی روایت‌های جنگ را نیز در پی دارد، از جمله در گونه‌شناسی نشریه‌ی هابیل از روایت‌های جنگ مشهود است. تأکید این مقاله در روایت نوع سوم بر نشریه‌ی هابیل به چهار دلیل صورت گرفته است: ۱. این نشریه، «نشریه‌ی دانشجویی در زمینه‌ی تاریخ و فرهنگ انقلاب اسلامی و دفاع مقدس» است، ۲. ویژه‌نامه‌ی آن تحت عنوان «روایت» مشخصاً به موضوع این مقاله مربوط می‌شود، ۳. بسامد مصادیق روایت نوع سوم در آن افزون‌تر است، ۴. اهتمام این نشریه به گونه‌شناسی روایت‌های جنگ، که در بخش ادبیات موضوعی هم به آن اشاره شد، به موضوع این مقاله کاملاً مرتبط است. بنابراین، آوردن نمونه‌هایی از نوع نگاهی که در



این نشریه به گونه‌شناسی روایت‌های جنگ شده و این روایت‌ها را به دو گونه عمده دولتی و مردمی تقسیم کرده است، به مثابه تلاش مقدم بر تلاش مقاله حاضر، مفید می‌نماید. اما تشخیص کاستی‌ها و ضعف‌های نظری و روشی این نشریه در این گونه‌شناسی برعهده خوانندگان خواهد بود زیرا مجال اندک مقاله این فرصت را فراهم نمی‌آورد:

... دفاع مقدس دولتی، گفتمانی را شامل می‌شود ناظر بر آن روایت‌هایی از دوران جنگ هشت‌ساله که مطلوب حاکمان و دولتمردان و منطبق بر سیاست‌های آن‌هاست. ... دفاع مقدس دولتی، روایتی است از جنگی که «بهتر است بوده باشد» و معیار این بهتر را هم، مصلحت و اقتضای زمانه است که تعیین می‌کند. ... دفاع مقدس دولتی، به تبع خوبی و حرفه متولیانش، عرصه سیاست‌ورزی است. باید و نبایدهایی بر آن حاکم است. همواره تابع مرزها و خط قرمزهاست. استراتژی دارد و تاکتیک. ... یکی از شاخصه‌های دفاع مقدس دولتی، دخیل کردن ملاحظات سیاسی و مقولات مرتبط با حکومت‌داری است در روایت دفاع مقدسی که حال خود به خاطر جمع‌ی و گنجینه تاریخی نظام سیاسی و حاکمیت الحاق شده است. ... متولیان این گفتمان بر این باورند که ... جنگ تحمیلی مقطعی از تاریخ حاکمیت نظام جمهوری اسلامی بوده است و از مایملکات آن محسوب می‌شود. ... بنابراین روایت دفاع مقدس نباید تعارضی با منافع و مصالح نظام اسلامی داشته باشد. مصادیق احتمالی این تعارض را یا باید تلطیف ساخت، یا بی‌اهمیت و محدود جلوه داد و یا اساساً به فراموشی سپرد ... دلیل این مسئله هم روشن است: روایت جنگ تحمیلی در حقیقت بیان اطلاعاتی از پیشینه نظام است و در حفاظت اطلاعات هم اولین اصل مسلم، طبقه‌بندی اطلاعات است. ... مثال‌های مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی در دفاع مقدس دولتی فراوان است. از برخی سرفصل‌های کلی نظیر اختلاف نظر و تفاوت در شیوه عمل نیروهای عامل در جنگ (مشخصاً سپاه و ارتش) و آمار واقعی تلفات نیروهای خودی و شرح عملیات‌هایی که به شکست انجامیدند و نقد و بررسی اشتباهات احتمالی در فرماندهی جنگ و ... گرفته تا مواردی از تلخی‌ها و زیبایی‌های ... جنگ (مظاهری، «دفاع مقدس دولتی، دفاع مقدس مردمی» پاره اول، پیش‌شماره آبان ۱۳۸۵: ۶-۴).

... از دیگر شاخصه‌های گفتمان دفاع مقدس دولتی، مخاطب سالاری است. متولیان این گفتمان ... در هر دوره، به تبع اقتضانات زمان، مخاطب یا مخاطبانی را شناسایی و هدف‌گیری [می‌کنند]. آنگاه به تناسب نیازها و سلائق و ذائقه‌های آن مخاطب اصلی، دفاع مقدس را بازتولید و بازتعریف [می‌کنند]. ... در مواجهه با روایات دولتی چندان نمی‌توان دل در گرو تعلق به واقعیت داشتن آنان داشت.



چرا که سخن از بازاری است، با عرضه و تقاضایی و چه تضمینی است که بزرگ کالا توسط فروشنده سوداگر، به خواص و ذوات آن لطمه‌ای وارد نسازد (همان، پارهٔ دوم، ش ۱۲: ۴ و ۵).

... در مقابل و در دفاع مقدس مردمی، راویان ... مردم‌اند. یعنی بازیگران اصلی و در متن جنگ تحمیلی. مردمی که سطر سطر تاریخ جنگ را ... در متن واقعیت جبهه‌ها به نگارش در آورده‌اند؛ بی‌کم و کاست، با همه جوانب زیبا و نازیبا. ... دفاع مقدس مردمی، روایت واقعی و عینی جنگی است که «بود». ... در دفاع مقدس مردمی، از ... خط قرمزها و نبایدها چندان خبری نیست. راوی این گفتمان در بند شئون سازمانی و نهادی نبوده و مصلحت‌های حکومتی و قواعد بخشنامه‌ای برایش لازم‌الاجرا نیست. مخاطبان معدود او ... آنقدر تنوع ندارند که وی مجبور به چاره‌اندیشی شود یا خود را به تیغ سانسور بسپرد. ... بی‌نیاز است از اخذ مجوز وزارت و رانت سازمانی برای روایت خود. ... برای همین شایسته اعتماد است (همان، پارهٔ اول، پیش‌شمارهٔ آبان ۱۳۸۵: ۷-۴).

... راوی دفاع مقدس مردمی ... فارغ از نیک و بد عمل، ... در پی بیان واقعیت چیزی است که در گذشته‌های نه چندان دور ... به وقوع پیوسته و حال نقش لوحی به یادگار در اذهان ایشان به جا گذارده است ... که به تبع فردی، راوی غبار از آن می‌زداید و گوشه‌ای را به مخاطب معدود و مستقیمش می‌نماید. انتخاب کدام نقش و لوح، به تابع حال راوی است، نه قال مخاطب. ... این درست که بیان این گونه خاطرات غالباً براساس یک محیط‌سنجی حداقلی و به فراخور حال مجلس صورت می‌پذیرد، اما این را نمی‌توان مخاطب‌سالاری نسبت داد. زیرا عامل [نقل خاطره] انگیزش، نه نیاز مخاطب، و نیاز خود فرد راوی است به ابراز وجود خود ... وجود همین عامل انگیزش درونی، خرد و شخصی است که کار را، آنجا که پای مخاطب بیرونی و کلان و عمومی به میان می‌آید، ... به مشکل مبتلا می‌سازد. چرا که برای روایت عامل فردی (راوی خرد دفاع مقدس مردمی) نیز می‌توان وقوع آسیب‌هایی را محتمل دانست. از جمله عدم پای‌بندی و التزام راوی به نقل دقیق وقایع. ... آفت دیگر این روایت را می‌توان عدم التزام راوی فردی به تدقیق و تصریح در زمان و مکان خاطره‌اش دانست. ... همچنین بسیار محتمل است که راوی دست به اغراق در میزان و گسترهٔ نقش خود در وقوع یک واقعه بزند. ... با همهٔ این احوال، اگر محک صداقت و تطابق با واقعیت در میان باشد، باز برتری از آن همین اقوال فردی دفاع مقدس مردمی است، نه محصولات جمعی و دفاع مقدس دولتی. چرا که در اینها هر چند باید پیه مصادیقی از بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی را به تن باور شنونده مالید، اما باز می‌توان خیال تخت داشت و دل

آسوده که هر چه باشد باز قطعه‌ای است از پازل واقعیت (همان، پاره دوم، ش ۱۲: ۵-۷).

نظیر شاهد مثال‌های فوق، که به بهانه گونه‌شناسی روایت‌های نوع سوم از جنگ به مباحث گفتمان و تفسیر گزاره‌های گفتمانی ورود کرده‌اند، کم نیست و همان‌طور که گفته شد، این نوع روایت‌ها پرشمارتر از آنند که به راحتی بتوان حدود و ثغور جامعه آماری آن را تعیین کرد. چندان‌که شاید لازم باشد در مطالعه‌ای جداگانه، اقبال‌کنندگان به این نوع روایت، «مسئله‌هایی» که طرح کرده‌اند، دغدغه‌های عمده‌ای که در پی بررسی آن بوده‌اند، قوت‌ها و ضعف‌هایی که از حیث مبانی نظری و روشی در طراحی و پردازش مسئله و انتخاب روش و تحلیل یافته‌های آن‌ها می‌توان یافت و ...، گونه‌شناسی شود (۴).

و اما تأملاتی که درباره این نوع روایت ضروری است:

۱. ظهور و بروز روایت نوع سوم را عمدتاً معلول عقلانی شدن جامعه پس از جنگ و رویکرد عقلانی به جنگ به قصد انطباق فرهنگ برآمده از جنگ با موقعیت‌ها و نیازهای جدید آن و در نتیجه، مهیا شدن فضا برای نقد و ارزیابی جنگ می‌دانند. به همین دلیل، بسیاری روایت نوع سوم را نقطه مقابل روایت نوع اول و دوم به شمار می‌آورند. اما درست‌تر آن است که گفته شود، مقدمات شکل‌گیری روایت نوع سوم پیش‌تر با آیین‌داری روایت نوع دوم، پیش روی روایت نوع اول، و میسر شدن این امکان که کنشگر جنگ بیرون از خویش بایستد و تجربه زیسته خویش را ببیند و ارزیابی کند، فراهم شده بود. ضمن این‌که براساس سخن پیش‌تر گفته - که روایت را ملهم و مستنبط از ارتباط انسان با عصر خویش و بیانگر چگونگی ادراک انسان از وجود تاریخی خویش می‌داند - نقشی را که روایت نوع دوم در فراهم آوردن زمینه مناسب برای روایت مبتنی بر گفتمان تفسیری و نقد و ارزیابی جنگ ایفا کرده است، نباید نادیده گرفت. این زمینه همان است که کنشگر جنگ به‌مدد روایت نوع دوم توانست دریابد ادراک او از «خود» و نیز از هویت این «خود»، ادراکی است تأثیرپذیرفته از ضرورت پیوستگی وجود تاریخی او، که به‌حسب آن، هر پدیده‌ای از جمله جنگ را در همین تداوم و پیوستگی ادراک می‌کند. پس امکان دارد آنچه این «خود» ادراک شده را در دوره‌ای خاص از حیات تاریخی‌اش، با آموزه مبتنی بر ادراک شهودی روایت کرده است، در فرآیند «شدن»، به شکل دیگری روایت کند. زیرا نوع صورت‌بندی از واقعه‌ای به نام جنگ، بسته به نوع معنادهی انسانی است که جنگ را هم در تداوم وجود تاریخی خود معنا می‌بخشد.



۲. آن‌چه روایت نوع سوم را از دو نوع روایت پیشین متمایز می‌کند، این است که در این روایت، انسانی که جنگ را در پیوستگی تاریخی وجود خویش ادراک می‌کند، در جست‌وجوی نقش پنهان قدرت در شکل‌دهی به مفاهیم عامی است که به‌مدد آن، همگان؛ جنگ و کنشگران جنگ را در مجموع به صورت یک متن هماهنگ می‌بینند، نه متنی که دربردارنده‌ی نظرها و قواعد مجادله‌آمیز و پیام‌های مبهم و درهم و متعارض است.

۳. روایت در این نوع همچنین نشان می‌دهد که قدرت چه‌گونه آن مفاهیم عام را در نظام زبانی به صورت گزاره‌هایی غیر قابل تشکیک قالب‌بندی می‌کند. چندان‌که سپس به‌مثابه قواعدی برای تجربه‌ی جنگ و تفکر و استدلال درباره آن تلقی شوند. و سرانجام، چنین می‌نماید که تصویری از دلالت درباره اعتقادات و تمایلات و نظرگاه‌های کنشگران جنگ فقط از طریق این قواعد امکان‌پذیر خواهد بود. به این ترتیب، گزاره‌ها صرفاً یک جمله نیستند، بلکه به معنای تصدیق یک چیز به شمار می‌روند و هم از این رو به‌تلویح هم که شده، متضمن یک دلالت‌اند. پس گزاره اصلاً دربرگیرنده فرض وجود اصل دلالت است.

۴. بنابراین، تمایز روایت نوع سوم با دو نوع روایت پیش‌تر گفته را از دغدغه‌های آن‌ها می‌توان دریافت. به این معنا که دغدغه‌ی روایت مبتنی بر آموزه ادراک شهودی آن است که نشان دهد جنگ را چه‌گونه می‌توان فهمید به همین دلیل آموزه خودآیینی را طرح می‌کند. ولی روایت نوع دوم دغدغه‌مند این است که نشان دهد چرا برای شناخت و ادراک جنگ، آموزه خودآیینی به‌تنهایی بسنده نیست. به همین سبب آموزه ادراک تفسیری را به‌موازات، یا در تکمیل، ادراک شهودی پیشنهاد می‌کند. اما در روایت نوع سوم، دغدغه از نوع چیستی است، نه چرایی و چگونگی. یعنی چگونگی ادراک معنای اشکال متفاوت رفتاری و ارتباطی کنشگران جنگ و تجربیاتی چون جنگ، ایثار، شهادت و غیره مدنظر است.

۵. دغدغه چیستی‌محور این روایت، که در پشت شماری از دریافت‌های متضاد درباره جنگ، معنا و برساختگی معنا درباره مقولاتی چون جنگ، شهید، شهادت و ... را جست‌وجو می‌کند، دقیقاً برخاسته از بطن و درون‌مایه چالش‌های اجتماعی است. به عبارت دیگر، برساختگی معنا، که معطوف به آموزه گفتمان تفسیری این نوع روایت است، هر مقوله‌ای از مقولات جنگ را به‌مثابه یک پرسش باز می‌بیند که دائماً در معرض پاسخ‌گویی و مجادله و تحمیل و مقاومت و تعریف و تجدیدنظر قرار دارد. به همین سبب این نوع روایت به جای آن‌که مستقیماً روایت جنگ باشد، روایت راه‌هایی



است که از طریق آن‌ها روایت‌های متعدد جنگ، مرزهای فرهنگی خود را در پی رویارویی‌ها، تأثیر و تأثرهای دو سویه، پاسخ‌گویی به مفاهیم و ارزش‌های فرهنگی متفاوت با فرهنگ جنگ، مدام بازتنظیم می‌کنند و از این رهگذر به شکل‌گیری اشکال و مفاهیم جدید درباره جنگ مدد می‌رسانند.

### نتیجه‌گیری

نگاه این مقاله به روایت، به تبعیت از الگوی نظری فوکویی در تبیین روش دیرینه‌شناسی، نگاهی پارادایمیک یا انگاره‌ای یا الگوواره‌ای است؛ چیزی که در ادبیات فوکویی از آن به «اپیستم» یاد می‌شود. بخشی از اتخاذ چنین نگاه و رویکردی به روایت، متأثر از تحولی است که در روش‌های ادراک ژرف‌تر از جامعه و فرهنگ پدید آمده و به موجب آن روش‌های کاوش‌گرانه در فرآیندهای شناختی یا معرفتی اهمیت ویژه یافته‌اند. در نتیجه، حتی پیدایی نظریه‌های روایت را می‌توان بخشی از نهضت گسترده‌تری در حیطه علوم انسانی و اجتماعی دانست که تامس کوهن از آن به «تغییر پارادایم» یاد می‌کند؛ اصطلاحی که ناظر بر معرفی و مقبولیت شیوه یا روشی جدید در ادراک فرد و جامعه و تعامل این هردو با یکدیگر است. کارویژه این روش، به سبب ابتدا بر روش‌های کندوکاو در فرآیندهای شناختی یا معرفتی، تشکیک پیوسته به فرآیندهای معرفتی از پیش موجود به منظور حرکت مستمر به سمت کسب معرفت‌های جدید است. در این نگاه پارادایمیک به روایت، همچنان متأثر از الگوی دیرینه‌شناسی فوکویی، صحبت از نقطه‌ی آغازین در معرفت و ادراک یک چیز یا کس مردود است. بنابراین، شناسایی روایتی از جنگ که به نقطه آغازین در معرفت و ادراک جنگ نزدیک باشد چندانکه بتواند مخاطب خویش را به نقطه‌ای رهنمون کند که اصل تجربه جنگ یا ذات آن را در خالص‌ترین صورت آن ببیند، و در عین حال همه روایت‌های دیگر با ارجاع به آن معتبر یا نامعتبر شمرده شوند نیز، ناپذیرفتنی است. چون این رویکرد قرار ندارد روایت الگوواره یا سرمشقی یا انگاره‌ای از جنگ عرضه کند، بلکه فقط الگوواره‌ای برای بازنمایی شیوه‌های کندوکاو در فرآیندهای شناختی پدیده‌ای به نام جنگ و ادراک معنا از این پدیده را در اختیار می‌نهد. مقصود این سخن این است که معنا نقطه کانونی روایت است. پس روایت برای نزدیک شدن به آن - نه تصاحب آن - باید به صورت یک الگوی ارتباطی میان راوی و مخاطب عمل کند، نه یک الگوی صوری زبانی صرف. در این صورت آنچه در همه گونه‌های متفاوت روایت محل اعتنا و درنگ



خواهد بود، این است که الگوی ارتباطی‌ای که روایت میان راوی و مخاطب خویش برقرار می‌کند، چه‌گونه معنا را انتقال می‌دهد.

اگر این مراد و منظور از مقاله حاضر عمیقاً وجدان شود، راه رسیدن به این نتیجه‌گیری نیز تسهیل خواهد شد که صحبت از روایت اصیل و غیراصیل جنگ یا هراس از تحریف روایت جنگ (با این معیار و محک که کدام یک از روایت‌های جنگ به گزاره‌های عمده جنگ - یعنی دفاعی بودن و قدسانیت دفاع - وفادارند و کدام یک به این دو گزاره تشکیک کرده‌اند)، اعتبار و روایی خود را از دست خواهند داد. زیرا در صورت ادراک عمیق آنچه از نقش کانونی معنا در روایت و نیز آنچه درباره نقش الگووارگی روایت در بازنمایی شیوه‌های بازجست معنا در فرآیندهای شناختی گفته شد، می‌توان دریافت که روایت جنگ به مثابه یک روش معرفتی، اساس یک بازی معرفتی با ادراک انسان‌ها از حقیقت جنگ را بنیان می‌گذارد و از طریق این بازی - که در واقع کنش هوشمندانه انسانی است که در عین حال هویت «خود» و «دیگری» را در همین برقراری نسبت میان خویش و روایت و جنگ ادراک می‌کند - انسان به ابداع درکی جدید از جنگ دست می‌زند.

متأسفانه جذابیت بحث‌های روایت، به تبع تفسیری - تأویلی بودن این پارادایم، مانع از طرح این پرسش جدی است که اساساً میان جنگ و شکل‌گیری و اهمیت یافتن این نوع پارادایم (به منزله روشی کارآمد برای تجربه جنگ) چه سنخیت و موازنه‌ای وجود دارد. همچنین نگاه پارادایمیک به روایت، این بحث مغفول در روایت را محل توجه قرار می‌دهد که میان روند تاریخ دگرگونی در حیات جنگ و روند تاریخ دگرگونی در روایت‌های جنگ رابطه‌ای انکارناپذیر وجود دارد. بنابراین، چنانچه تغییری در سرشت دنیاها و شخصیت‌های ترسیم شده جنگ و کنشگران جنگ در روایت‌ها مشاهده شود، روندی تدریجی و چنانکه نورثروپ فرای ثابت کرده «چرخه‌ای است، نه خطی» (والاس: ۱۸). به همین سبب هیچ‌گاه نوع خاصی از روایت به طور کامل کنار گذاشته نمی‌شود، بلکه به گفته‌ی باختین «معمولاً ترکیبی عام از گونه‌های متفاوت روایت [وجود دارد]» (ص ۲۴) و باز به همین سبب جیمسن روایت را «ساخت‌هایی تجربی و فاقد عمومیت [می‌داند] که برای موقعیت‌های متنی خاص وضع شده و همچون داربستی است که به محض پایان یافتن تجزیه و تحلیل، جای خود را به دیگری می‌دهد» (ص ۲۵). با این ملاحظه، گونه‌شناسی روایت جنگ، پیش از هر چیز معرفی کارویژه‌ها یا افق‌هایی است که هرگونه از روایت جنگ فراروی بیان تجارب زیسته‌ی جنگ

می‌کشایند، نه اثبات و تأیید گونه‌ای خاص و نفی و ردّ گونه‌های دیگر. در واقع، اهمیت هرگونه از روایت‌های جنگ در ترسیم راه‌های فرضی مشاهده‌ی واقعه جنگ و جنبه‌های از نظر دورمانده و مغفول روایت‌های پیشین است.

این سخن با عنایت به سخن پیش‌گفته - یعنی نقش کانونی معنا در روایت - کارکرد روایت را نشان می‌دهد که عبارت است از معنادارکردن و دسترس‌پذیرکردن معنا در قالب ترکیب‌های فعلی فرهنگ. در عین حال بیانگر بستگی تام و تمام روایت به تعهدات و ارزش‌ها و باورهای زمان اکنون و نقش واسطه‌گرایانه آن میان حال و گذشته به منظور قابل فهم و ادراک کردن گذشته است. همچنین این سخن رابطه دیالکتیک میان روایت جنگ و مخاطب این روایت را ترسیم می‌کند: از یک سو، روایت جنگ متأثر است از ادراک مخاطب روایت جنگ از میزان پیوستگی‌ای که او میان وجود تاریخی خویش با تاریخ این واقعه مشاهده می‌کند. بنابراین، جنگ در همین پیوستگی برای او هضم و جذب و معنا می‌شود. از سوی دیگر، روایتی که متأثر از این ادراک در فرآیند پیوسته «شدن» پدید می‌آید و جنگ را معنادار می‌کند، ادراک مخاطب روایت جنگ از وجود تاریخی خویش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه، ظهور و بروز گونه‌های جدید روایت برآیند این رابطه دیالکتیک خواهد بود.

و اما نکته پایانی این است که در فاصله ظهور و بروز هریک از سه گونه نام برده شده روایت، امکان درهم‌آمیختگی و آمیزش گونه‌های روایی با یکدیگر محتمل است. ولی در این مقاله به منظور اجتناب از طولانی شدن کلام، اشاره‌ای به گونه‌های تلفیقی این سه گونه نظیر روایت شهودی - تفسیری، روایت تفسیری - گفتمانی، روایت گفتمانی - شهودی و ... نشده است. در حالی که ظهور و بروز اشکال تلفیقی گونه‌های مذکور فاصله‌ای را پر می‌کند که به نظر می‌رسد منطقاً باید میان عبور از یک گونه روایت و ورود به روایت دیگر وجود داشته باشد. در غیر این صورت، ظهور گونه‌های متفاوت روایی به جهشی ناگهانی بیش‌تر شباهت می‌یابد تا روندی تدریجی از تحول در ادراک مسئله و تغییر زاویه دید در نگاه به موضوع.



## پی‌نوشت‌ها

۱. برای اطلاع دقیق‌تر از ماهیت بحث‌هایی که در حال حاضر دربارهٔ روایت و راوی با تأکید بر روایت جنگ و راویان جنگ به طور جدی میان دست اندرکاران این موضوع طرح و بررسی می‌شود، رک:
  - نگین ایران (فصلنامهٔ مطالعات جنگ ایران و عراق)، ویژهٔ روایت، «اقتراح: بحث دربارهٔ راوی و روایت»، سال ششم، ش ۲۲، پاییز ۱۳۸۶، صص ۹۶-۱۳۵.
  - عنوان مذکور دربرگیرندهٔ هفت جلسه‌ی گفت‌وگو میان راویان نور بسپج دانشجویی و چندتن از راویان جنگ است. موضوع این جلسات به ترتیب عبارت است از:
    - ضرورت پرداختن به مسئلهٔ روایت دفاع مقدس،
    - روایت و سازوکار اجرایی آن،
    - اصول و روش‌های روایت‌گری،
    - روش پاسخ‌گویی به پرسش‌های اساسی جنگ،
    - روایت‌گری و پژوهش‌گری دفاع مقدس،
    - آسیب‌شناسی دوره‌های آموزشی راویان،
    - آسیب‌شناسی راوی، روایت و روایت‌گری،
- پیشنهاد می‌شود علاقه‌مندان به موضوع روایت و روایت جنگ به منظور آشنایی ژرف با نوع نگاهی که هم اکنون دربارهٔ موضوع مذکور وجود دارد، این سلسله جلسات را به دقت از نظر بگذرانند. بدیهی است این پیشنهاد، صحت و سقم یا قوت و ضعف آن بحث‌ها را تأیید یا رد نمی‌کند، بلکه ناظر بر ضرورت شناسایی نوع معرفت فعلی جامعه به روایت و زاویهٔ دید در نگاه به این مسئله است.
۲. به منظور اجتناب از طولانی‌شدن کلام، خوانندگان می‌توانند در نشریهٔ مذکور به مقاله‌های ذیل دربارهٔ روایت رجوع کنند:
  - تغییر در روایت جنگ: زمینه‌ها و عوامل مؤثر / محمد درودیان،
  - خاطره‌گویی، گونه‌ای از روایت جنگ / گفت‌وگوی احد گودرزایی با محمد درودیان و مرتضی سرهنگی و هدایت‌الله بهبودی،
  - درآمدی بر مطالعهٔ نشانه‌شناختی روایت / علیرضا کمری،
  - اقتراح: بحث دربارهٔ راوی و روایت،
  - روایت‌گری: ملاحظات و آسیب‌پذیری‌ها / محمد جان‌پور،
  - روایت و نگاه‌های مختلف به جنگ / مرتضی مصطفوی،
  - منشور روایت‌گری / حسین یکتا،
۳. برای آگاهی به اخیرترین مقاله‌ای که دربارهٔ روایت و تعریف آن نوشته شده، رک:
  - علیرضا کمری، «درآمدی بر مطالعهٔ نشانه‌شناختی روایت»، نگین ایران، ش ۲۲، پاییز ۱۳۸۶، صص ۴۱-۳۷.
۴. از جمله به نمونه‌هایی از این نوع روایت در دو شمارهٔ یادشده هابیل ارجاع می‌شود:
  - جنگ تحمیلی به روایت امام، روایت دیگران / علیرضا کمیلی،
  - پرونده‌ای برای یک پرونده (نگاهی به مجموعه کتاب‌های انتشارات روایت فتح دربارهٔ دفاع مقدس و آدم‌های آن) / هادی نیلی،
  - جنگ و زبان / کوروش علیانی،
  - تأسیس اسطوره، مرگ قهرمان / متین غفاریان،
  - جنگ روایت سوم شخص ندارد / مهدی فاطمی صدر،



- رنگ جنگ (به بهانه کتاب‌های روایت فتح) / محمد صمدی،
- چند حکایت معتبر درباره روایت جنگ، هشت نکته درباره کتاب‌های روایت فتح / فرشاد مهدی پور،
- اولین جاذبه عام در کتاب‌های دفاع مقدس / سارا زیباکلام،
- مینی‌مالیسم جنگ / مرتضی صفایی،
- همسرانه؛ گونه نوین ادب پایداری / منصوره شهریاری،
- روایت روایت فتح / محسن حسام مظاهری،

### منابع

- آوینی، سیدمرتضی (۱۳۷۹)؛ *یک تجربه ماندگار*؛ تهران: روایت فتح، ج ۳.
- ----- (۱۳۸۰)؛ *با من سخن بگو دوکوهه*؛ تهران: روایت فتح.
- ----- (۱۳۸۰)؛ *مرکز آسمان*؛ تهران: روایت فتح.
- ----- (۱۳۸۴)؛ *شهری در آسمان*؛ تهران: روایت فتح، ج ۲.
- *باغ انگور، باغ سیب، باغ آینه* (مهدی باکری به روایت همسر) (۱۳۷۹)؛ گفتگو از مرتضی سرهنگی و احد گودرزبانی، تهران: کمان.
- جعفریان، حبیبه (۱۳۷۹)؛ *نیمه پنهان ماه ۳* (حمید باکری به روایت همسر)، تهران: روایت فتح.
- *خانه کوچک، زندگی بزرگ* (حسن باقری به روایت همسر) (۱۳۸۲)؛ گفتگو از مرتضی سرهنگی، تهران: کمان.
- *خرمشهر کو جهان آرا؟* (۱۳۷۹)؛ گفتگو از مرتضی سرهنگی، تهران: کمان.
- فی، برایان (۱۳۸۳)؛ *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*؛ ترجمه مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کجویان، حسین (۱۳۸۲)؛ *فوکو و دیرینه‌شناسی دانش: روایت تاریخ علوم انسانی از نوزایی تا مابعدالتجدد*، دانشگاه تهران، ج ۱.
- *مرتضی آینه زندگی‌ام بود* (۱۳۷۹)؛ گفتگو از مرتضی سرهنگی و هدایت الله بهبودی، تهران: کمان.
- مرج، علی (۱۳۸۱)؛ *نیمه پنهان ماه ۴* (دقایقی به روایت همسر)، تهران: روایت فتح.
- *نگین ایران* (فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق)؛ ویژه روایت، سال ششم، ش ۲۲، پاییز ۱۳۸۶.
- *نیمه پنهان یک اسطوره* (همت به روایت همسر) (۱۳۷۹)؛ گفتگو از احد گودرزبانی، تهران: کمان.
- واعظی، بابک (۱۳۸۲)؛ *نیمه پنهان ماه ۵* (مهدی زین‌الدین به روایت همسر)، تهران: روایت فتح.
- والاس، مارتین (۱۳۸۲)؛ *نظریه‌های روایت*؛ ترجمه محمد شهباء، تهران: هرمس.
- *هابیل* (نشریه دانشجویی در زمینه تاریخ و فرهنگ انقلاب اسلامی و دفاع مقدس)؛ پیش‌شماره، آبان ۱۳۸۵.
- ----- (نشریه دانشجویی در زمینه تاریخ و فرهنگ انقلاب اسلامی و دفاع مقدس)؛ ش ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۸۵.